

سرنگونی جمهوری اسلامی،

خواست اساسی توده ها

• جمهوری اسلامی در چند سال گذشته در تلاش بود تا با توسل به خاتمی و شعارهای مردم فریب اش اذهان توده ها را از انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی منحرف نموده و انرژی اعتراضی آنها را در چارچوب تضادهای درونی خود و شعارهای فریبکارانه ای همچون "جامعه مدنی"، "حکومت قانون" و "اصلاحات" مهار نماید. اما وقتی مردم در خیابانهای تهران و شهرستانها در مقابل هزاران مزدور حکومتی از نیروی انتظامی گرفته تا لباس شخصی ها فریاد می زنند "مرگ بر اصلاحات" این امر خود به روشنی نشان می دهد که سیاست فریب توده ها و مشغول نمودن آنها به اصلاحات کذابی به طور قطعی با شکست مواجه شده و مردم جز سرنگونی تام و تمام جمهوری اسلامی به چیزی رضا نمی دهند. صفحه ۲

"قانون منع شکنجه" یا قانونی کردن

شکنجه!

• واقعیت این است که اقدام مبتکرین تصویب قانون منع شکنجه کمترین ربطی به توده های محروم ما ندارد. برعکس، ارائه قانون منع شکنجه و تلاش برای تصویب آن در نظام، انعکاس خواست جناحی از هیات حاکمه ضدحلقی جمهوری اسلامی برای کاستن از دامنه برخی تعرضات و محدودیتهای قدرت دولتی در حق سایر بخشهای طبقه حاکم است.

• در شرایط سلطه مخوف دیکتاتوری جمهوری اسلامی، جایی که کوچکترین صدای اعتراض سیاسی و حتی صنفی توده ها برعلیه فقر و بیکاری و سرکوب سریعاً از سوی حکومت مارک ضدانقلاب و محارب با خدا و اسلام می خورد، اعطای حق شکنجه به حکومت عنوان یک قانون در مورد مخالفین نظام و مرتدین آیا معنایی جز به رسمیت شناختن شکنجه توده ها و از آن بدتر قانونی ساختن شکنجه اکثریت عظیم جامعه دارد؟ صفحه ۳

چند نکته پیرامون "نئولیبرالیزم جهانی" و نهادهای امپریالیستی

صفحه ۷

در این شماره می خوانید:

- به مناسبت سومین سالگرد جنبش تیرماه ۶
- تداوم کشتار مردم افغان توسط نیروهای امریکایی ۹
- چهره کثیف امپریالیسم از ورای یک مصاحبه ۱۰
- گزارشی از مبارزه چریکی در مازندران (۷) ۱۵

جنگ صلیبی جدید.

جنگ امریکا علیه تروریسم

صفحه ۱۱



تروریست واقعی کیست؟

صفحه ۱۷

سرنگونی جمهوری اسلامی، خواست اساسی توده ها

در سالگرد جنبش دانشجویی مردمی ۱۸ تیرماه، علیرغم ممنوعیت هرگونه تظاهرات از سوی وزارت کشور جمهوری اسلامی، هزاران نفر دست به تظاهرات زده و با سردادن شعارهایی بر علیه استبداد حاکم، خواهان نابودی این دیکتاتوری لجام گسیخته گشتند.

مطبوعات رژیم از جمله روزنامه جمهوری اسلامی اعتراف نمودند که مردم در جریان این تظاهرات فریاد می زدند: «ما اصلاحات نمی خواهیم» و «مرگ بر اصلاحات». سردادن چنین شعارهایی از سوی مردمی که در شش سال گذشته هر روز زیر بمباران تبلیغاتی دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی اندر فواید اصلاحات قرار داشتند پاسخ دندان شکنی است به رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی و بار دیگر شکست برنامه های فریبکارانه جمهوری اسلامی را به آشکاری در مقابل اذهان عمومی به نمایش می گذارد.

جمهوری اسلامی در چند سال گذشته در تلاش بود تا با توسل به خاتمی و شعارهای مردم فریب اش اذهان توده ها را از انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی منحرف نموده و انرژی اعتراضی آنها را در چارچوب تضادهای درونی خود و شعارهای فریبکارانه ای همچون جامعه مدنی، حکومت قانون و اصلاحات مهار نماید. اما وقتی مردم در خیابانهای تهران و شهرستانها در مقابل هزاران مزدور حکومتی از نیروی انتظامی گرفته تا لباس شخصی ها فریاد می زنند «مرگ بر اصلاحات» این امر خود به روشنی نشان می دهد که سیاست فریب توده ها و مشغول نمودن آنها به اصلاحات کذابی به طور قطعی با شکست مواجه شده و مردم جز سرنگونی تام و تمام جمهوری اسلامی به چیزی رضا نمی دهند. چرا که آنها در تجربه زندگی دریافته اند که در چارچوب رژیم جنایتکار حاکم هیچ امکانی جهت اصلاحات به نفع خواستهای اساسی شان وجود ندارد.

اوج گیری روزافزون جنبش اعتراضی توده ها و

تاکید مردم برخواست ضرورت سرنگونی کل رژیم حاکم آنچنان سردمداران جمهوری اسلامی را به وحشت انداخته که آنها با توسل به یک حکومت نظامی^(۱) اعلام نشده در تلاش اند تا از جاری شدن سیل بنیان کن خشم و اعتراض توده ها جلوگیری نمایند.

در چارچوب همین حکومت نظامی اعلام نشده است که نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی هر روز به بهانه ای مردم را در خانه و خیابان مورد تفتیش قرار می دهند تا آنجا که یکی از روزنامه های حکومتی - روزنامه نوروز- اعتراف نمود: «روزانه در هر محله ای دهها نفر دستگیر می شوند. یک روز به بهانه مهمانی و پارتی غیراسلامی و روز دیگر به بهانه مقابله با آراذل و اوباش». یک روز دستگیری کودکان خیابانی و زنان روسپی توجیه این یورش قرار می گیرد و روز دیگر مبارزه با مواد مخدر. خلاصه در این فاصله روزی نبوده که جنایتکاران حاکم بر کشور جوانان مبارز را به بهانه ای مورد اذیت و آزار قرار نداده و یا بازداشت و به شلاق بسته باشند و تازه با وقاحت و بیشرمی این شلاق و شکنجه و تحقیر را علنا به نمایش نگذارند.

شلاق زنی علنی، بازداشتهای خودسرانه، سازماندهی لندکروهای سیاه رنگ - که اخیرا از ژاپن و کره خریداری شده اند - و حرکت آنها در سطح خیابانها جهت دستگیری و تفتیش بدنی اهالی همه و همه تلاشی است جهت ایجاد رعب و وحشت در سراسر جامعه. به واقع همچون همیشه این ترس و وحشت سردمداران جمهوری اسلامی از اوج گیری مبارزه جهت سرنگونی دیکتاتوری حاکم است که آنان را به چنین تاکتیک هایی واداشته و آنها فکر می کنند با توسل به این روشها می توانند با گسترش رعب و وحشت در سطح جامعه

۱. رویانیا فرمانده پلیس ۱۱۰ ضمن اعتراف به این حکومت نظامی گفت: نیروی انتظامی نمی تواند مستمرا یک حکومت نظامی تشکیل دهد چرا که اصلا کارکرد سایر دستگاههای حکومتی زیر سوال می رود

خشم و نفرت و اعتراض توده ها را مهار نمایند.

در شرایطی که شعارهای فریبکارانه خاتمی ولبخندها و «حرف درمانی» های او دیگر کارایی خود را از دست داده است، روشن است که جمهوری اسلامی چاره ای جز توسل به سرکوب عریان و حتی نمایش این سرکوب ندارد. در این فاصله گسترش اعدامها و نمایش علنی به دار آویختن جوانانی که مزدوران حکومتی را مورد حمله قرار داده اند، شلاق زدن و سنگسارها همه و همه تلاشی است در این راستا. تلاشی عبث که در بستر پتانسیل انقلابی موجود در جامعه و عمق یابی جنبش اعتراضی توده ها به تشدید خشم و نفرت و غلیان خشم توده ها انجامیده و راه سرنگونی دیکتاتوری حاکم را هموار می سازد. به واقع در شرایطی که پس از ۶ سال تبلیغات جمهوری اسلامی و حامیان رنگارنگش مبنی بر نفی هرگونه خشونت و قهر و انقلاب، بازهم توده های بیباک فریاد می زنند «مرگ بر اصلاحات» و «وای به روزی که مسلح شویم آیا باید در شکست پروژه کلان اصلاحات شک نمود و یا به اوج گیری روزافزون انقلاب بر علیه سلطه حاکم باور نداشت؟ بدون شک تحول شرایط در جامعه تحت سلطه ما به سمت رسوایی بیشتر حاکمان و دارو دسته های خیانت پیشه ای است که در این سالها در جهت تقویت جمهوری اسلامی از هیچ رذالتی دریغ نکرده و با تمام وسایل در تلاش بودند تا سدی در مقابل انقلاب رهایی بخش خلقهای ما ایجا نمایند. اما حرکات اعتراضی توده های ستمدیده ما از فردوس در استان خراسان تا کراش در استان فارس، از تظاهرات ۱۸ تیرماه تا تظاهرات کارگران در مقابل سازمان تامین اجتماعی همگی گواهی است بر این واقعیت که علیرغم همه این تشبثات هیچ چیز نمی تواند سد رشد انقلاب مردم گردد. انقلابی که در جریان خود جمهوری اسلامی و همه مناسبات ظالمانه آفریننده چنین رژیم هایی را به زباله دان تاریخ خواهد ریخت.

"قانون منع شکنجه" یا قانونی کردن شکنجه!

تصویب قانون منع شکنجه از طرف مجلس شورای اسلامی که برخی از مبتکران آن از زمره دژخیمان و شکنجه گران سرشناس جمهوری اسلامی هستند و رد این قانون توسط شورای نگهبان، بحثهای دامنه داری را در بین محافل و روزنامه های حکومتی دامن زد. تصویب این قانون در مجلس شورای اسلامی در شرایطی صورت گرفت که مدتی قبل از آن بخشی از نوآرهای بازجویی ماموران ساواک جمهوری اسلامی از متهمان قتل‌های زنجیره ای به بیرون درز کرده بود و طی آن گوشه هایی از رفتار وحشیانه وزارت اطلاعات حکومت در سیاهچالها، برعلیه مزدوران خود جمهوری اسلامی به نمایش گذارده شده بود. نوآرها حاوی شمه ای از کثیف ترین شیوه ها و شکنجه های قرون وسطایی وزارت اطلاعات برعلیه قربانیان این دستگاه جهنمی بود. به گونه ای که پخش این نوآرها یعنی نمایش عریان ددمنشی دستگاههای اطلاعاتی برعلیه قربانیان خویش و رسوایی وحشتناکی که این امر برای جمهوری اسلامی در افکار عمومی به بار آورد، حتی سرو صدای برخی از نمایندگان مجلس حکومت را بلند کرد. مدتی پس از این غائله عده ای از نمایندگان مجلس طرحی را با نام "قانون منع شکنجه" به مجلس ارائه کرده و از تصویب آن گذراندند. اما دو هفته بعد، این قانون توسط شورای نگهبان حکومت به دلیل "ابهامات" موجود در قانون و به این دلیل که تصویب آن، اختیارات قاضی شرع را "محدود" می کند رد شد و برای بازنگری به کمیته قضایی مجلس باز پس فرستاده شد.

تا آنجا که به رئوس اساسی این قانون باز می گردد، قانون منع شکنجه دهها نوع از کثیف ترین شکنجه های قرون وسطایی در سیاهچالهای جمهوری اسلامی را بر می شمرد و از جمله به تشنگی و گرسنگی دادن به قربانیان، بازداشت‌های نامحدود در سلولهای انفرادی، سوزاندن با سیگار، بیخوابی دادن به قربانیان

و... اشاره می کند و نهایتاً خواستار "منع" آنها می گردد. البته باید دانست که تصویب کنندگان این قانون بلافاصله تصریح می کنند که "مرتدین"، "ضدانقلاب" و "مخالفین نظام" به هیچ رو شامل قانون منع شکنجه نمی گردند.

در بررسی این قانون دو موضوع مهم با برجستگی خود را آشکار می سازند. همه می دانند که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم مظهر شکنجه و سرکوب توده ها، تا کنون تمامی اتهامات بین المللی و داخلی مبنی بر اعمال سیستماتیک شکنجه در حکومت خویش را بیشرمانه نفی می کرد و یا در بهترین حالت جنایات اش برعلیه مخالفین را با ترم "تعدیرات اسلامی" توجیه می کرد. اما در این قانون با ذکر مواردی از شکنجه های وحشیانه ای که در رژیم جمهوری اسلامی برعلیه توده ها و روشنفکران مبارز ایران اعمال می شود، رسماً به آنها اعتراف شده و به عبارت دیگر رسمیت آنها تأیید می شود. از طرف دیگر همانطور که ملاحظه شد در قانون "منع شکنجه" با وقاحت و بیشرمی تمام، اعمال آن شکنجه های کثیف و ددمنشانه در مورد کسانی که "مرتدین"، "ضدانقلاب" و... نامیده شده اند صراحتاً روا و جایز اعلام می شود. اگر اندکی تأمل و دقت کنیم در اینجا در حقیقت پای رسمیت بخشیدن و "قانونی" کردن شکنجه در مورد جمعیت بزرگی از مردم ایران مطرح است که در آن قانون به عنوان "مرتدین" و "ضدانقلاب" از آنها یاد می شود. این امر اتفاقاً کنه و اساس قانون "منع شکنجه" را تشکیل می دهد: مبرا کردن عده ای از شکنجه و اعمال رسمی و قانونی آن در مورد عده ای دیگر. به رغم این واقعیت مساله تصویب این قانون توسط مجلس حکومت به دارو دسته های طرفدار خاتمی در داخل و خارج حکومت فرصت داد تا این قانون را به عنوان یکی از نمادهای "اصلاحات" وعده داده شده بخوانند و برای آن هورا بکشند و در همان حال متقابلاً با استناد به "رد" این قانون توسط شورای

نگهبان، یک جناح از حکومت را طرفدار توده ها و "مخالف" شکنجه و جناح دیگر را موافق شکنجه و روند "اصلاحات" جا بزنند. در این چارچوب ما شاهد اشاعه تفکراتی از سوی مرتجعین و فریبکاران و هم‌نمایی برخی سازشکاران با آن هستیم که مطابق آنها اینگونه جلوه داده می شود که تصویب و وجود قانون منع شکنجه حتی با در نظر داشتن ماهیت ضدخلقی جمهوری اسلامی به هر صورت بهتر از فقدان آن است. این ها البته به هیچوجه به هدفی که از تصویب "قانون منع شکنجه" در جمهوری اسلامی دنبال می شود، توجه نکرده و یا می کوشند آن را از چشم دیگران پنهان سازند.

همانطور که گفته شد نخستین نکته ای که در رابطه با "قانون منع شکنجه" حکومت باید به آن توجه داشت این است که مبتکران این قانون با انعکاس گوشه ای از انواع شکنجه های رایج در شکنجه گاههای جمهوری اسلامی رسماً به وجود شکنجه در رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی اعتراف کرده اند. جناح "مخالف" این قانون نیز وجود شکنجه در حکومت "عدل الهی" و نظام مقدس اسلامی را نفی نکرده است. اتفاقاً ارائه دهندگان و تصویب کنندگان طرح ضدشکنجه یعنی دارو دسته خاتمی و مهره هایی نظیر عبدی، حجاریان، ربیعی و ... کسانی هستند که خود در طول سالها در مقام بنیان گذاران ساواک جمهوری اسلامی و دستور دهندگان اعمال شنیع ترین شکنجه ها برعلیه مبارزین و توده های مخالف جمهوری اسلامی بوده و در این پستها نقش های کلیدی ای در حفظ و استحکام سلطه دیکتاتوری حاکم بر جان و مال کارگران و توده های محروم ما داشته اند. در نتیجه مدافعان این قانون از زمره دشمنان قسم خورده کارگران و زحمتکشان بوده و تلاش برای تصویب "منع شکنجه" و قانونی کردن آن در حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی را به هیچ رو از زاویه منافع و موضع توده ها دنبال نمی کنند. البته وقتی مدافعان قانون "منع شکنجه" با

صراحت تمام مخالفین نظام را شامل قانون خود نمی دانند این موضوع به روشنی خود را آشکار می سازد. با درنظر گرفتن این حقیقت که در ایران امروز حتی خود طبقه حاکم اعتراف می کند که تنها درصد ناچیزی از جمعیت ۷۰ میلیونی کشور موافق وضع موجود و اکثریت عظیم و مطلق جامعه خواهان تغییرات بنیادین در نظام - و به این اعتبار مخالف نظام - هستند، می توان فهمید که اکثریت عظیم مردم ایران یعنی مخالفین نظام جمهوری اسلامی به هیچ رو مشمول قانون منع شکنجه جمهوری اسلامی نمی گردند. به عبارت ساده تر از دیدگاه مدافعان سینه چاک منع شکنجه در جمهوری اسلامی، شکنجه میلیونها کارگری که امروزه از مظالم رژیم جانشان به لب رسیده و در مخالفت با اوضاع اسارت بار به خیابانها می آیند، جاده می بندند و با نیروهای سرکوبگر درگیر می شوند، شکنجه هزاران دانشجویی که فریاد مرگ بر استبداد و زنده باد آزادی سر می دهند، شکنجه روزنامه نگاران، نویسندگان و روشنفکرانی که جرات کرده و مقاله ای بر علیه دیکتاتوری حاکم می نویسند، شکنجه صدها هزار تن از زنانی که هر روز در مخالفت با نظام دیکتاتوری حاکم و اجحافات آن بر علیه زنان اعتراض می کنند و بالاخره شکنجه توده های معترضی که در هر فرصت تظاهرات می کنند و شعار مرگ بر جمهوری اسلامی سر می دهند صدا البته کمترین ممانعتی ندارد و از آن بدتر باید به عملی قانونی تبدیل شود. در شرایط سلطه مخوف دیکتاتوری جمهوری اسلامی، جایی که کوچکترین صدای اعتراض سیاسی و حتی صنفی توده ها بر علیه فقر و بیکاری و سرکوب سریعاً از سوی حکومت مارک ضدانقلاب و محارب با خدا و اسلام می خورد، اعطای حق شکنجه به حکومت عنوان یک قانون در مورد مخالفین نظام و مرتدین آیا معنایی جز به رسمیت شناختن شکنجه توده ها و از آن بدتر قانونی ساختن شکنجه اکثریت عظیم جامعه دارد؟ بنابراین از اینجا می توان هر چه بهتر به ماهیت قانون منع شکنجه، ماهیت مبتکران آن و دامنه مشمول آن در صورت تصویب پی برد! اتفاقاً در این مورد هم، یعنی آزادی شکنجه مخالفین نظام جناح ظاهراً مخالف با قانون منع شکنجه ی (طرفداران خائمی)، کمترین انتقاد و اعتراضی به

طرح همپالگی های خویش ندارد. به این ترتیب هر دو جناح ضد خلقی حکومت برخلاف تمامی ادعاهای اصلاح طلبی و یا دفاع از مستضعفین و... به طور آشکارا خواهان اعمال شکنجه بر علیه توده های محروم و به جان آمده و مخالف با دیکتاتوری حاکم بوده و هستند.

واقعیت این است که اقدام مبتکرین تصویب قانون منع شکنجه کمترین ربطی به توده های محروم ما ندارد. برعکس، ارائه قانون منع شکنجه و تلاش برای تصویب آن در نظام، انعکاس خواست جناحی از هیات حاکمه ضد خلقی جمهوری اسلامی برای کاستن از دامنه برخی تعرضات و محدودیتهای قدرت دولتی در حق سایر بخشهای طبقه حاکم است.

همه می دانند که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در تمام طول حاکمیت خویش نه فقط از هیچ اقدام جنایتکارانه ای بر علیه توده ها برای حفظ نظام امپریالیستی و قدرت خویش خودداری نکرده است بلکه هر جا که منافع نظام حاکم ایجاب نموده حتی با خود دولتمردان و مزدوران خویش نیز به شیوه های بیرحمانه رفتار کرده است. اعدام قطب زاده، عزل و ارباب و ضرب و شتم دار و دسته منتظری، زندانی کردن و شکنجه شهرداران و نمایندگان مجلس تنها نمونه های کوچکی از رفتار صریح و قاطعانه دیکتاتوری حاکم برای حفظ نظام وابسته کنونی هستند. آنچه که مبتکران قانون به اصطلاح منع شکنجه در هیات حاکمه با ارائه این قانون خطاب به همپالگی های خود در طبقه حاکم می گویند این است که: شکنجه برای کمونیستها، انقلابیون، مبارزین و در کل برای مخالفان نظامی است که ما در راس آن هستیم. نباید خودی ها را در صورت تخلف شکنجه کرد. با خادمان و کارگزاران نظام نباید همچون مخالفان آن برخورد کرد. ما قانونی می خواهیم که جلوی تعرضات بی وقفه و نامحدود قدرت حاکم بر علیه خود طبقه حاکم را بگیرد و در همان حال اعمال شکنجه بر علیه مخالفین نظام یعنی مخالفین هر دوی ما که همان توده های ناراضی و مبارز هستند را قانونی سازد. این لب کلام اصلاح طلبان و بیانگر ماهیت قانون منع شکنجه ارائه شده از

سوی آنهاست. این واقعیت نشان می دهد که کارزار منع شکنجه در جمهوری اسلامی تا چه حد از سوی طراحان به اصطلاح سینه چاک آن اصلت دارد. با بیان این قانون آنها در حقیقت می خواهند که سیستم شکنجه و اعمال اشکال متنوع آن که خود جلوه هایی از آن را بر شمرده اند، در مورد عناصر و مزدوران حکومت، نمایندگان مجلس و دولتمردان، حداقل به لحاظ قانونی ممنوع گردد. اما تا آنجا که به مخالفین نظام و مرتدین یعنی کمونیستها و مبارزین، توده های ناراضی، کارگران، دانشجویان، زنان و... باز می گردد، ارائه دهندگان این قانون اتفاقاً می گویند که نه تنها شکنجه کردن، گرسنگی و تشنگی دادن، سوزاندن با سیگار و سایر جنایات در حق آنها باید ادامه یابد بلکه این اعمال کثیف باید به صورت یک اصل قانونی در جمهوری اسلامی در آید.

وقاحت و بیشرمی تصویب کنندگان این قانون از منظر دیگری نیز قابل تعمق است. هم اکنون بند ۳۸ همین قانون اساسی سرابا ارتجاعی جمهوری اسلامی، اعمال شکنجه به منظور گرفتن اعتراف را قانوناً منع کرده است. البته صرف وجود این قانون در ویترین دیکتاتوری جمهوری اسلامی، کمترین تاثیر و ممانعتی را بر میزان شکنجه های سیستماتیک و قرون وسطایی که این دیکتاتوری امپریالیستی در طول ۲۳ سال گذشته در حق انقلابیون و مبارزین اسیر روا داشته و می دارد، نگذاشته است. اما به هر صورت وجود این قانون، گاه و بیگاه از سوی مخالفین درونی خود حکومت به دستاویزی تبدیل شده تا از این روزنه امکان ابراز بعضی انتقادات به جمهوری اسلامی در مورد اعمال شکنجه را عملی قانونی جلوه دهند. در صورت تصویب قانون منع شکنجه جدید جمهوری اسلامی، حتی حق ابراز و بیان این انتقادات با به اصطلاح اتکاء به اصول قانون اساسی خود حکومت نیز سد می گردد و هر کسی که احتمالاً جرات کرده و به شکنجه مخالفان نظام برای گرفتن اطلاعات اعتراض کند می تواند خود گرفتار همان شکنجه ها البته این بار در لوای قانون گردد! به این ترتیب می توان مشاهده کرد که قانون منع شکنجه در صورت تصویب تا چه حد ارتجاعی بوده و از زاویه منافع توده ها نسبت

به سایر قوانین ارتجاعی و سرکوبگرانه موجود در این زمینه حتی یک گام عقب تر است.

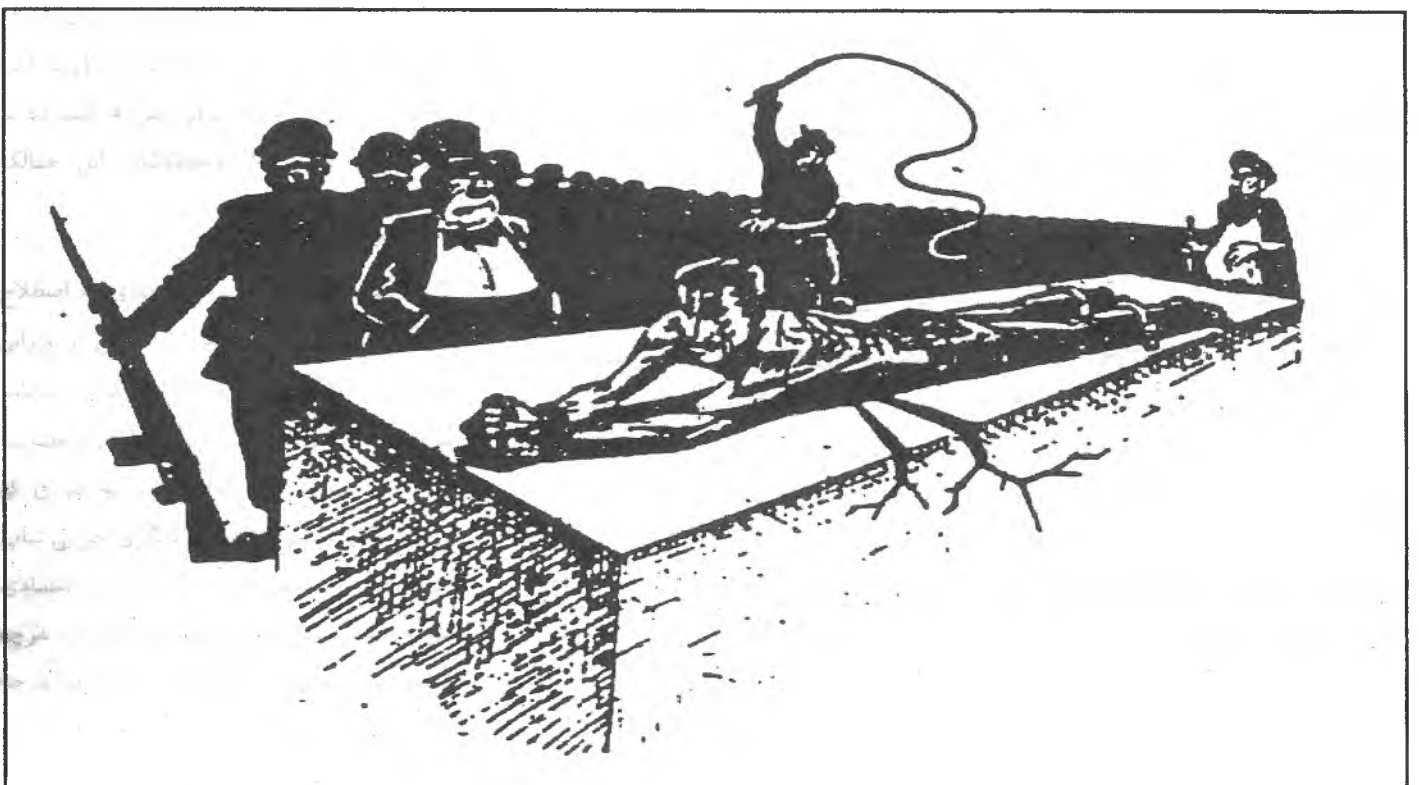
تصویب قانون منع شکنجه به یک کار دیگر گردانندگان جمهوری اسلامی نیز در حال حاضر می آید و آن هم بزرگ کردن چهره منفور حکومت در عرصه بین المللی است. در شرایطی که دول امپریالیستی به موازات تشدید هجوم غارتگرانه خود به حیات و هستی کارگران و خلقهای تحت ستم ما درصدد گسترش و عادی سازی روابط خود با جمهوری اسلامی هستند، در شرایطی که امپریالیستها می کوشند به برکت وجود خاتمی و تابلوی اصلاحات او بر سر در نظام دیکتاتوری موجود در ایران، چهره جنایتکار جمهوری اسلامی را در افکار عمومی کشورهای خود بزرگ کرده و تظہیر سازند، تصویب قوانینی نظیر قانون منع شکنجه و تبلیغات عوامفریبانه حول آن و کتمان این حقیقت که هدف آن قانون، توقف یا منع شکنجه توده ها نیست، می تواند به عنوان یکی دیگر از نشانه های به اصطلاح دمکراتیزه شدن این رژیم تبهکار در افکار عمومی غرب جا زده شود.

در همین رابطه باید خاطر نشان ساخت که به رغم گسترش روزمره نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی در ایران، به رغم تشدید

سرکوب کارگران، دانشجویان و توده های محروم توسط دولت خاتمی، به رغم بستن روزنامه ها و دستگیری و شکنجه ملی - مذهبی ها به ویژه در ماههای اخیر و بالاخره به رغم گسترش هجوم دیکتاتوری حاکم بر ایران برعلیه توده های محروم، امسال کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به همت گردانندگان امپریالیست آن، نام جمهوری اسلامی را در میان بهت و حیرت افکار عمومی در سطح بین المللی از لیست دولتهای ناقض حقوق بشر خارج کرد و به این ترتیب ضمن نمایش ماهیت واقعی این نهاد امتیاز بزرگ دیگری را به رژیم مزدور جمهوری اسلامی اعطا نمود.

واقعیت این است که شکنجه یکی از ابزارهای اساسی در دست رژیمهای دیکتاتوری به منظور سرکوب جنبش عادلانه توده ها و حفظ نظامهای استثمارگرانه موجود است. در طول تاریخ معاصر، همواره ثابت شده است که در حکومتهای دیکتاتوری و فاقد پایگاه توده ای نظیر رژیمهای وابسته شاه و جمهوری اسلامی، طبقات حاکم همواره برای حفظ سلطه و قدرت خود و صیانت از نظم موجود، به طور فزاینده ای نیازمند دستگاههای شکنجه و انکیزاسیون و گسترش آنها برای کنترل جامعه بوده و می باشند. این حکومتها به خاطر ماهیت ضدردمی شان قادر به

پاسخگویی به خواستههای عادلانه توده ها نبوده و در نتیجه همواره با مقاومت و مبارزه ای دائمی از سوی توده ها برای تغییر وضع موجود روبرو هستند. در چهارچوب این کشاکش، آنها توده های انقلابی و مبارز را دستگیر کرده و شکنجه می کنند و می کشند و تلاش می ورزند تا با این اعمال تبهکارانه در سطح جامعه به منظور عبرت سایرین، رعب و وحشت بیافرینند و دیگران را از پیوستن به مبارزه برای تغییر نظام ناعادلانه موجود منصرف سازند. در نتیجه این واقعیت، رابطه شکنجه و رژیمهای سرکوبگری نظیر جمهوری اسلامی رابطه ای دائمی و لایتجزاست. تا این رژیمها بر سرکارند شکنجه جزء تفکیک ناپذیر حیات آنهاست. درست به همین دلیل است که هر ساله بخش هنگفتی از حاصل غارت دسترنج توده ها توسط طبقه حاکم صرف گسترش و تجهیز دستگاههای مخوف امنیتی جمهوری اسلامی، آموزش تربیت کادرها و مزدوران شکنجه گر رژیم می گردد. معنای قانون منع شکنجه ارائه شده توسط کارگزاران رژیم را باید در این چهارچوب درک کرد. زیر لوای برطمطراق منع شکنجه، شکنجه گران جمهوری اسلامی درصدد قانونی کردن شکنجه در ایران هستند.



به مناسبت سومین سالگرد جنبش دانشجویی _ مردمی تیرماه ۷۸

حدود سه سال پیش، در چنین ایامی، کشور ما شاهد یکی از دلاورانه ترین جنبشهای اعتراضی بود که طی آن هزاران تن از دانشجویان دلیر، به همراه توده های به جان آمده در تهران و ۱۸ شهر دیگر، کلیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را آماج حملات خود قرار دادند. در جریان جنبش دانشجویی - مردمی تیرماه ۷۸، دانشجویان مبارز در اعتراض به حمله سبوعانه نیروهای سرکوبگر حکومت به خوابگاههای دانشجویی و وحشی گری های بی حد و حصر این نیروها به خوابگاهها ریختند و با سردادن شعارهایی نظیر 'حکومت زور نمی خوام، آخوند مزدور نمی خوام'، 'وای به روزی که مسلح شویم، مرگ بر دیکتاتور'، 'توب، تانک، بسیجی دیگر اثر ندارد و ... خشم و نفرت عمیق خویش بر علیه نظام حاکم و رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی را به نمایش گذاردند. دانشجویان معترض در واکنش به وحشی گری های نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی، لاستیک آتش زدند، خیابانها را بستند و با چوب و سنگ به مقابله با مزدوران تا بن دندان مسلح جمهوری اسلامی پرداختند. رژیم ضدخاکی جمهوری اسلامی در ابتدا کوشید تا با نیرنگ و فریب، بر خشم توده ها فایز آید. گردانندگان جمهوری اسلامی جهت مهار خشم و اعتراض دانشجویان نخست از زبان خامنه ای اعلام کردند که 'حمله به خوابگاه دانشگاه قلب مرا جریحه دار کرد' و اندرز دادند که اگر عکس مرا هم آتش زدند و یا پاره کردند باید سکوت کنید آنها حتی وزیر و وزرای خاتمی فریبکار را هم برای آرام کردن دانشجویان و کنترل اعتراض آنها به میان معترضین فرستادند. اما هنگامی که سران حکومت دریافتند که با فریب و نیرنگ قادر به مهار خشم دانشجویان نیستند، خیلی زود چهره واقعی خود را نشان دادند و شمشیرهای عریان را برای قلع و قمع جنبش اعتراضی توده ها از نیام برکشیدند. یکی دو روز بعد خامنه ای جلاد عربده می کشید که فرزندان بسیجی ام باید دشمنان زبون را مرعوب و منکوب سازند و سید خندان نیز که تا همین دیروز از تحمل و حکومت قانون و حقوق شهروندان و جامعه مدنی داسخن می داد، دانشجویان و مردم معترض را آشوب طلب نامید و خواستار سرکوب آنها شد. کار به جایی رسید که دبیر شورای عالی امنیت ملی حکومت وقیحانه تهدید کرد که جوانان مسلمان و غیور و انقلابی جمهوری اسلامی می توانند عناصر اوپاش را 'تکه تکه' و 'قطعه قطعه' نمایند. به این ترتیب رژیم جمهوری

اسلامی با هماهنگی و همدستی همه جناحهای ضدخاکی درونی اش جنبش اعتراضی دانشجویان را مورد حمله قرار داد، به سوی آنان آتش گشود و دانشجویان را به خاک و خون کشید. بیش از ۱۵۰۰ دانشجوی معترض توسط حکومت دستگیر و بدون محاکمه زندانی شده، مورد شکنجه قرار گرفته و برخاسته به نیست شدند. در جریان این اعمال قساوتهای بی نظیر در به اصطلاح 'جامعه مدنی خاتمی' مزدوران حکومت احمد باطبی را تنها به جرم اینکه جرات کرده و پیراهن خونی دوستانش را به عنوان مدرک جرم رژیم جمهوری بلند کرده بود تا سر حد مرگ شکنجه کردند. مقامات حکومت بعد از تمامی این وحشی گری ها رئیس جمهور فریبکار خود را به صحنه فرستادند تا وقیحانه ضمن ستایش از بسیجی های جنایتکار در سرکوب دانشجویان مدعی شود که در سرکوب این غائله حتی یک گلوله شلیک نشده است.

اکنون سه سال از سرکوب وحشیانه جنبش دانشجویی - مردمی تیرماه می گذرد ولی به رغم سرکوب وحشیانه این جنبش توسط دشمن، در این شکی نیست که شورش دلاورانه توده ها در آن سال برگ درخشان دیگری در تاریخ مبارزات کارگران و خلقهای تحت ستم ما بر علیه دیکتاتوری امپریالیستی و نظام سرمایه داری وابسته را ورق زد. و جنبش اعتراضی تیرماه به ویژه برای نسل جوان و انقلابی ای که امروز در زندگی روزمره خویش در سطوح و اشکال مختلف با کلیت نظام حاکم به مصاف برخاسته است منبع گرانبهائی از تجربه اندوزی انقلابی است. جنبش دانشجویی - مردمی تیرماه در شرایطی اتفاق افتاد که طبقه ضدخاکی حاکم با همکاری و همنوایی انواع مرتجعین و فریبکاران می کوشید تا با استناد به مضحکه انتخاباتی دوم خرداد و جا زدن خاتمی به عنوان رئیس جمهور 'معتدل' و 'منتخب' مردم، خشم و نفرت توده ها از رژیم را تخفیف داده و با سردادن شعارهای دروغین 'اصلاح باطبی'، 'جامعه مدنی و حکومت قانون' و ... جنبش اعتراضی توده ها را منحرف ساخته و با پراکندن امید به امکان اصلاح پذیری نظام دیکتاتوری حاکم، در واقع نظام امپریالیستی و حکومت جمهوری اسلامی را از زیر ضربات مرگبار جنبش کارگران و توده های محروم خارج سازد. این جنبش صرف نظر از گستردگی اش، با افشای ماهیت سرکوبگرانه خاتمی و شرکاء در صحنه عمل، پرده فریبکاری های سید خندان را از هم درید و بسیاری از توهومات موجود در رابطه با او و شعارهای

دهان پرکن و بی محتوایش را فرو ریخت و با نشان دادن ماهیت ضدخاکی او افسانه اصلاح پذیری جمهوری اسلامی را بسیار زودتر از آنچه که مرتجعین می پنداشتند نقش بر آب کرد. این جنبش نشان داد که در زیر آوار فقر و فلاکت و بیکاری و سرکوبی که نظام حاکم برای میلیونها تن از کارگران و توده های محروم ما ایجاد کرده چه پتانسیل مبارزاتی گسترده و عمیقی برای تغییر بنیادین وضع موجود نهفته است. در جریان جنبش دانشجویی - مردمی، تیرماه دانشجویان و توده های به جان آمده با درگیری مستقیم با ارگانهای سرکوب، ضمن سر دادن رادیکال ترین شعارها نظیر 'یا مرگ یا آزادی' و ... یک بار دیگر نشان دادند که به رغم تمامی تلاش های گردانندگان نظام در محصور کردن اعتراضات مردمی در چهارچوب جناح بازی ها و دسته بندی های درونی رژیم، فریب هیچیک از دارو دسته های ضدخاکی حکومتی را نخورده و جنبش آنان از چه پتانسیل عظیم مبارزاتی ای برخوردار است. و بالاخره این جنبش یک بار دیگر ثابت کرد که در شرایط بقای نظام امپریالیستی و دیکتاتوری ذاتی آن، صرف نظر از اینکه رژیم حاکم چهره سرکوبگر خویش را با چه شعارهای ظاهرا 'دمکراتیک' و 'مردم پسند'ی تزئین کرده باشد، کوچکترین اعتراض جدی عادلانه و برحق از سوی توده ها بر علیه این نظام اساسا با اعمال قهر و سرکوب وحشیانه پاسخ خواهد گرفت. واقعیتی که ضرورت سرنگونی کلیت نظام امپریالیستی حاکم و رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی به همراه تمامی دسته بندی های درونی اش را به منابه پیش شرط هرگونه بهبود و حرکت به سوی آزادی و دمکراسی، در مقابل توده ها قرار می دهد.

در سومین سالگرد جنبش دانشجویی - مردمی تیرماه یاد شهدای این جنبش عادلانه را گرامی می داریم. بکوشیم تا به هر طریق ممکن مبارزه برای آزادی صدها دانشجوی زندانی در سیاهچالهای قرون وسطایی جمهوری اسلامی را شدت بخشیم.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

۱۹ بهمن - هواداران چریکهای فدایی خلق ایران - نروز

چند نکته پیرامون "نئولیبرالیزم جهانی" و نهادهای امپریالیستی

سری دخیل در اقتصاد جهانی نام برد که نقش مهمی در ایجاد نهادهای مورد نیاز نظم نوین جهانی بازی می نمایند، مثلا از کمیسیون سه جانبه بیلدربرگ، گروپ و شورای روابط خارجی.

کنترل و سلطه نهادی این محافل اقتصادی بر کانالهای تجارت احتکاری Speculative Trade، موسسات مالی غول آسای امریکایی و اروپایی را به ابزارهایی تجهیز می نماید که از طریق آنها بازارهای ارز و بورس را به کنترل خود درآورده و نقش بانکهای مرکزی در این یا آن کشور را معیوب و مختل می سازند. هدف نهایی این محافل و سیاستهای اتخاذی از سوی آنان آن است تا سیاستهای پولی و بازارهای مالی در سراسر جهان را تحت استیلا درآورند.

* در نتیجه بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ ظرف مدت چند ماه در یک قلم بیش از یک صد میلیارد دلار از محل دارایی های بانکهای مرکزی آسیا توقیف گردیده و به عبارتی به مصادره درآمد. یک چنین تردستی هایی در سال ۱۹۹۸ در روسیه و سپس در ۱۹۹۹ در برزیل به اجرا درآمد که باعث خانه خرابی هرچه گسترده تر توده های عظیمی از زحمتکشان این ممالک گردید.

* دو دهه پس از اعمال برنامه های به اصطلاح تعدیل ساختاری نئولیبرالیستی کوهی از ویرانی اقتصادی - اجتماعی به بار آمده است. این برنامه ها از خود مثنی و ورشکستگی اقتصادی و مصیبت های اجتماعی به جای گذاشته اند. به طوری که ماحصل آنها را نمی توان چیز دیگری جز بی ثباتی اقتصادی - اجتماعی گسترده تر، احتکار اقتصادی هرچه افسارگسیخته تر، بدهی های خارجی هرچه بیشتر و مبادلات اقتصادی - تجاری هرچه ناعادلانه تر دانست.

مختلف در عرصه تولید مواد غذایی، رشد بدهی های سرسام آور و غیرقابل پرداخت خارجی، اضمحلال فرهنگ، زبان، هويت و سرزمین های بومیان مناطق مختلف جهان... و خلاصه باعث رنج و محنت و سیه روزی گسترده تر توده های بیشماری در سراسر جهان می گردد.

* سازمان تجارت جهانی به همراه و در اشتراک با نهادهای هم کیش خود، یعنی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی رسماً مثلث قدرتمندی بوجود آورده اند و به این وسیله کنترل جهانی خود را بر سیاستهای اقتصادی - اجتماعی کشورهای تحت سلطه تحمیل می نمایند. لازم به یاد آوری است که ایالات متحده بر سیاستها و تصمیمات اتخاذی این قدرت سه گانه اتوریته کامل داشته و در این میان از حق وتو برخوردار می باشد.

* بانک داران و وال استریت و سران بزرگترین موسسات عظیم اقتصادی جهان دستهای پشت پرده این سناریوی هول آور بین المللی یعنی نئولیبرالیزم جهانی، می باشند. آنها پشت درهای بسته در ارتباط مستقیم و بده بستان دائمی با صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی می باشند.

* علاوه بر این قدرت سه گانه، ما با نهادها و محافل اقتصادی ذی نفوذ قدرتمندی روبرو هستیم که در تثبیت و پیشبرد سیاستهای لیبرالیزه سازی اقتصاد جهانی نقش مهمی ایفا می نمایند. از جمله مهمترین این نهادها و محافل ذی نفوذ اقتصادی می توان از آی سی سی یا اتاق بازرگانی بین المللی، تی ای بی دی، میز گرد اقتصادی ماوراء آتلانتیک، یو اس سی آی بی یا شورای معاملات بین المللی ایالات متحده، دی دلیو ای اف یا مجمع اقتصادی جهانی داووس و انستیتیوی امور مالی بین المللی نام برد. علاوه بر این محافل باید از یک سری سازمانهای نیمه

نوشته زیرمتن اعلامیه ای است که از سوی هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در جریان تظاهرات بزرگ ضد سرمایه داری که در ماه جون امسال در اسلوی نروژ برگزار شد، پخش گردیده است.

* در نتیجه اعمال سیاستهای موسوم به برنامه های تعدیل ساختاری از سوی بانک جهانی، کشورهای تحت سلطه مجبور گردیده اند تا قوانین و ضوابط تجاری خود را لیبرالیزه ساخته و به عبارت دیگر، ضوابطی که مانع از حرکت آزاد و بی قید و بند سرمایه گردند را از سر راه بردارند. تحت تاثیر همین سیاستها، موسسات و نهادهای خدماتی دولتی - عمومی خصوصی گردیده و برنامه های خدمات اجتماعی از میان برداشته می شوند. توام با پیشبرد این سیاستها، تحت نظارت بانک جهانی، طرحی موسوم به طرح ورشکستگی به اجرا گذارده می شود که از طریق آن، موسسات دولتی تعطیل و به مناقصه گذاشته می شوند. و به این ترتیب، محیط مناسب و مساعدی برای استقرار مناسبات بازار آزاد در بطن جامعه ایجاد و به پیکره ی اجتماع پیوند زده می شود. محیطی که به واسطه و در درون آن، تولید کنندگان ملی ممالک مختلف جهان و به ویژه کشورهای تحت سلطه به طرز وحشیانه ای خانه خراب گردیده و نابود می شوند.

* برنامه های تعدیل ساختاری همچنین موجب رشد هرچه بیشتر عارضه بیکاری، ورشکستگی موسسات و شرکتهای کوچک و متوسط الحال، مهاجرت های داخلی، فقر مضاعف، فقدان امنیت شغلی و اجتماعی، کاهش مشاغل تمام وقت، اثرات ویرانگر و غیر قابل جبران بر محیط زیست، نابودی بافت حیوانی - گیاهی طبیعت، رشد و گسترش تشنجات قومی و نژادی، مخاصمات بین المللی، فساد مالی - اداری، گسترش هرچه بیشتر انحصارات، نابودی استقلال و خودکفایی ممالک

* در خاتمه باید خاطرنشان ساخت که نهادهای امپریالیستی همچون صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی که نقش پلیس را در عرصه اعمال رفرم های اقتصادی بر اقتصاد ملی کشورهای مختلف جهان بازی می نمایند، همچنین از نهادهای سرکوبگر نظامی نظیر ناتو به عنوان اهرم فشار و بازوی مسلح خود بهره برده و استفاده می کنند. این محافل امپریالیستی با جنگ و از طریق آن در حقیقت هرآنچه که هنوز با ابزارهای اقتصادی نظیر حذف ضوابط اقتصادی- تجاری، روند خصوصی سازی و تحمیل رفرم های مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد به نابودی کشانده نشده است را به کام نابودی می کشانند. در یک کلام باید گفت که به اصطلاح نظم نوین جهانی بر پایه خشونت، تروریسم، تحریم اقتصادی و نسل کشی توده های عظیم ستمکشان؛ توده هایی که جسارت مقابله و رو در رویی با امپراطوری خون آشام سرمایه جهانی را به خود می دهند، بنا گردیده است.

نابود باد نظم وحشیانه سرمایه های امپریالیستی! نابود نظام استثمار گرانه و ضدبشری سرمایه! برقرار باد همبستگی بین المللی کارگران و زحمتکشان سراسر جهان! زنده باد کمونیسم!

تهیه و تنظیم از: هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در امریکای شمالی
جون ۲۰۰۲

اقتصادی- تجاری، از ورود کالاهای صادراتی کشورهای به اصطلاح جهان سوم در بازارهای داخلی خود ممانعت به عمل می آورند. این عملکرد اقتصادی به بیان دیگر یعنی اعمال انتخابی گری در عرصه حقوق بین المللی و تحمیل منافع سرمایه های امپریالیستی بر انبوه زحمتکشان جهان.

* امروزه، کشورهای توسعه یافته با جمعیتی معادل ۱۵ درصد کل جمعیت دنیا، ۹۷ درصد حقوق امتیازی (امتیاز تولید) در سراسر جهان را به کنترل خود درآورده و ۹۰ درصد حق و حقوق جوازهای بین المللی را به جیب می زنند. در حالیکه در بسیاری از کشورهای جنوب حتی از برخورداری از حق ثبت دستاوردهای فکری یا Intellectual Property Right هیچ خبری در کار نیست.

* در تائید مخاطرات و لطمات اقتصادی- اجتماعی ناشی از نئولیبرالیسم جهانی، می توان به اسناد منتشره از سوی خود بانک جهانی رجوع کرد. در یکی از گزارشات تحقیقی این نهاد در سال ۱۹۹۹ آمده است که: به نظر می آید که روند گلوبولیزسیون موجب رشد و گسترش فقر و نابرابری می گردد. بهای تعدیل و تطبیق با یک فضای هرچه بازتر صرفنظر از این که این تعدیلات چه مدت به درازا بکشد، همواره و منحصر بر دوش مردم فقیر قرار دارد.

* به عنوان نمونه می توان از این واقعیت یاد کرد که ۷۲۷ میلیارد دلار امریکایی در خزانه داری بانک مرکزی جهانی به امریکا تعلق دارد. به عبارت دیگر، کشورهای فقیر و یا صحیح تر بگوییم ممالک فقر زده جهان به منابه محلی مناسب جهت تامین سرمایه مالی ارزان و دراز مدت در خدمت به سرمایه های عظیم و قدرتمند متمرکز در ثروتمندترین کشورهای جهان قرار گرفته و مورد غارت و چپاول سرمایه های امپریالیستی واقع می گردند.

* مطابق گزارش اخیر بانک جهانی، دو سوم وامهای داده شده از سوی این نهاد جهت حمایت از بخش خصوصی، خرید صنایع بخش عمومی و جایگزین سازی صنایع خصوصی به عنوان مراجع و منابع تامین خدمات و نیازمندی های اولیه اجتماعی، منابع اعتباری، اصلاحات مالی، دی سنترالیزه سازی و آزاد سازی بازار، تخصیص یافته و صادر می گردند.

* بدهی خارجی ملل تحت سلطه که از مرز دو تریلیون و ۵۰۰ میلیارد می گذرد، از مکانیزم ستم گرانه انقیاد و استثمار نشات گرفته است؛ یعنی از مکانیزمی که بنیادا بر پایه و در جهت حذف و تعطیل تام و تمام سیستم حمایت بازرگانی و تعرفه های اقتصادی- تجاری ممالک جنوب (کشورهای تحت سلطه) عمل می نماید. و این در حالی است که کشورهای توسعه یافته از این قاعده مستثنی بوده و از طریق اعمال تعرفه های



به یاد شهدای قهرمان ۸ تیر!

جاودان باد یاد رفیق کبیر حمید اشرف و همزمانش رفقا!

محمدرضا یثربی، غلامرضا لایق مهربانی، فاطمه حسینی، یوسف قانع خشک بیجاری، عسگر حسینی ابرده، محمدحسین حق نواز، علی اکبر وزیر، غلامعلی خراط پور، محمد مهدی فرقانی و طاهره خرم که در ۸ تیرماه سال ۱۳۵۵ در محاصره مزدوران رژیم شاه قهرمانانه جنگیدند و جان خود را وثیقه پیشبرد آرمانهای سرگ طبقه کارگر و توده های محروم نمودند!

گرامی باد خاطره رفقا! بهزاد(مهدی) مسیحا، نوروز قاسمی، حسین تنگستانی، و مادر انقلابی روح انگیز دهقانی که در ۸ تیرماه سال ۱۳۶۰، توسط رژیم ددمنش جمهوری اسلامی به جرم دفاع از منافع کارگران و خلقهای تحت ستم ما وحشیانه اعدام شدند!

سرکوب تجمع اعتراضی کارگران در تهران



روز سه شنبه ۱۶ جولای، هزاران تن از کارگران زحمتکش تهران و سایر شهرستانها در اعتراض به تصویب لوایح ضدکارگری و تلاش برای تفییر قانون کار به ضرر کارگران، در خیابان آزادی به راهپیمایی پرداخته و در مقابل سازمان تامین اجتماعی رژیم تجمع کردند. این تجمع که مجوز آن در ابتدا توسط وزارت کشور برای تشکیل های ضدکارگری و وابسته به حکومت نظیر خانه کارگر صادر شده بود، مانند بسیاری از تجمعات اعتراضی سالهای اخیر، سریرا از کنترل آنها خارج شده و کارگران خشمگین به سر دادن شعارهای خویش و طرح خواستههای واقعی شان پرداختند. کارگران که با شعار دادن و زدن قاشق بر روی کاسه های فلزی به ایجاد سرو صدا پرداخته بودند به تدریج به محوطه سازمان تامین اجتماعی وارد شدند و قصد ورود به دفتر این سازمان را داشتند. کارگران از جمله شعار می دادند: ما می گیم گرسنه ایم، بیچاره ایم، قانون کار عوض می شه! ما می گیم بیچاره ایم، آواره ایم، حمایتها کمتر می شه!، غارت اموال ما، محکوم است، محکوم است، طرح خصوصی سازی، خط بانک جهانی، دولت چه ها می کند، ما را فدا می کند، کارگر، معلم، دانشجو، اتحاد! اتحاد! زالوصفت حیا کن، کارگر را رها کن!، شرکت بیمانکاری منحل باید گردد، شیوه برده داری نابود باید گردد.

نیروهای انتظامی رژیم که سریرا متوجه خارج شدن کنترل جمعیت از دستشان و پتانسیل اعتراضی شدید کارگران شده بودند، به تظاهرکنندگان حمله بردند. آنها برای ممانعت از ازدیاد جمعیت که لحظه به لحظه با رسیدن کارگران بر شمار آن افزوده می شد، نخست راههای ورودی به محل تجمع را بستند و سپس با وحشیگری تمام ضمن استفاده از باتوم و گاز اشک آور و گسیل لباس شخصیها به جان کارگران معترض افتادند. در اثر تهاجم نیروهای سرکوبگر و درگیریهای متعاقب آن، دهها تن از کارگران معترض، زخمی و دستگیر شدند و به ساختمان تامین بیمه اجتماعی و همچنین خودروهایی نیروی رژیم صدماتی وارد شد.

حرکت اعتراضی کارگران در شرایطی بوقوع می پیوندد که رژیم جمهوری اسلامی در راستای پیشبرد منافع امپریالیستها و غارتگران بین المللی، یکی از گسترده ترین تعرضات اقتصادی - سیاسی را در سالهای اخیر برعلیه طبقه کارگر ایران سازمان داده است. خصوصی سازی های گسترده برای برآورده ساختن منافع سرمایه داران زالوصفت و اخراج دهها هزار کارگر زحمتکش، خارج ساختن میلیونها تن از کارگران از شمول قانون کار و بالاخره تلاش برای تفییر قانون کاری که برخی مواد آن با وجود ارتجاعی بودن، هنوز هم به میل سرمایه داران زالوصفت نیست جلوه هایی از تعرض به کار و معاش کارگران است. اعتراضات و تظاهرات دلاورانه کارگران که هر روز در سطحی و شکلی در گوشه و کنار کشور اتفاق می افتد پاسخی به این تعرض است. حرکت اخیر کارگران در تهران نه تنها فشار ناشی از اوضاع فلاکتباری که سرمایه داران وابسته و رژیم جمهوری اسلامی برای کارگران ایجاد کرده اند را منعکس می کند بلکه جلوه دیگری از روحیه والای مقاومت و مبارزه جویی کارگران دلیر و آگاه برعلیه دشمنانشان را به نمایش می گذارد.

چریکهای فدایی خلق ایران سرکوب وحشیانه کارگران را محکوم کرده و از تمامی خواسته های اقتصادی - سیاسی بر حق آنها دفاع می کنند. تمامی کارگران دستگیر شده باید فوراً آزاد شوند. اعتراض کارگران دستگیر شده، فریاد خشم و اعتراض میلیونها تن از کارگران و توده های محرومی است که کمرشان در زیر آوار مصائب اقتصادی اجتماعی نظام سرمایه داری وابسته و رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی خم شده و برای رهایی از این اوضاع فلاکتبار و نابودی مسببان آن به پا خاسته و پیکار می کنند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
پیروز باد مبارزات دلاورانه کارگران و توده های محروم!
زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - ۱۸ جولای

تداوم کشتار مردم افغانستان

توسط نیروهای امریکایی

کشتار مردم بی دفاع افغانستان توسط نیروهای اشغالگر امریکایی زیر نام 'مبارزه با تروریسم' هر روز در ابعاد جدیدی به وقوع می پیوندد. در جریان تازه ترین جنایت نیروهای امریکایی در افغانستان، روز دوشنبه اول جولای، ۲۵۰ تن از توده های بیگناه افغانی در روستایی به نام 'کاکاراک' در اثر حمله سهمگین هواپیماهای بمب افکن و هلی کوپترهای توپ دار امریکایی به یک عروسی کشته و مجروح شدند. این جنایت هولناک هنگامی اتفاق افتاد که نیروی هوایی امریکا به بهانه آنکه هواپیماهایش از زمین مورد حمله سلاحهای ضدهوایی قرار گرفته اند به روستای مزبور حمله کرده و در جریان دو ساعت آتش باری و بمباران وحشیانه، حداقل ۴۰ تن از اهالی بیگناه روستا را قتل عام و دهها نفر دیگر را مجروح کرد. برغم ادعاهای دروغین مقامات امریکایی در مورد حمله به هواپیماها از زمین، قربانیان این جنایت دهشتناک در لحظه وقوع حادثه در یک جشن عروسی شرکت داشتند و مطابق سنت همیشگی مردم منطقه، شرکت کنندگان با شلیک هوایی مشغول جشن و سرور بودند.

پس از وقوع این جنایت و رسوایی ننگین نیروهای امریکایی در کشتار توده های بیگناه افغان، مقامات دولت بوش ضمن رد درخواستهای عذرخواهی از قربانیان این جنایت، وقیحانه مدعی شدند که تنها یک بمب و آن هم اشتباهی به روستا اصابت کرده و خسارتهای فوق را به بار آورده است. به رغم این ادعا، گزارشات منتشره بعدی نشان داد که هواپیماها و هلی کوپترهای توپ دار امریکایی به بهانه آنکه مورد حمله قرار گرفته اند، حداقل ۷ بمب بسیار سنگین به وزن تقریبی ۱۰۰۰ کیلوگرم را بر سر اهالی بی دفاع روستای کاکاراک پرتاب کرده و با خراب کردن بسیاری از خانه های مسکونی، ویرانی های سهمگینی را موجب شده اند. به گزارش روزنامه گاردین انگلیس، یکی از اهالی روستا که از این جنایت وحشیانه جان سالم به در برده به خبرنگار این روزنامه گفته که پس از این حمله هوایی وحشیانه، نیروهای زمینی امریکا به روستا حمله کرده و از او پرسیده اند که چه کسی به هواپیما شلیک کرد و هنگامی که با اظهار بی اطلاعی او روبرو گشته اند، با اعمال خشونت و وحشی گری درصدد به بند کشیدن او برآمده اند. پیرمرد مزبور از این غائله تنها به دلیل کهولت سن، جان سالم به در می برد.

مقامات بیمارستان قندهار که برخی از مجروحین به آنجا منتقل شده اند تصریح کرده اند که بسیاری از مجروحین را زنان و کودکان خردسال تشکیل می دهند. لازم به ذکر است که از آغاز لشکرکشی تجاوزکارانه امریکا به افغانستان زیر نام مبارزه با تروریسم و برقراری به اصطلاح دموکراسی و صلح برای مردم افغانستان، گزارشات مختلف حاکی از آنند که دو تا هشت هزار تن از مردم افغانستان در جریان عملیات نظامی نیروهای امریکایی قتل عام شده اند.

چهره کثیف امپریالیسم امریکا از ورای مصاحبه رمزی کلارک

کمکهای مالی

جنسن: امریکا هیوز را داده بود؟

کلارک: هلی کوپترهای هیوز با قطعاتی که امریکا می داد در اصفهان مونتاژ می شد. در واقع مونتاژ کردن هیوز هم نشان دهنده مساله جالبی است از نفوذ امریکا. در سال ۱۵۰۰ اصفهان با جمعیت نیم میلیون نفر یکی از ۱۰ شهر بزرگ جهان بود. از نظر سنتی مردم تا سال ۱۹۵۵ روستایی بودند. یعنی یک سال پس از به قدرت رسیدن شاه. در بخشی از رویای شاه در تبدیل کردن ایران به یکی از ۵ قدرت صنعتی جهان، او اصفهان را به مرکز صنعتی تبدیل کرد. در سال ۱۹۷۰ جمعیت اصفهان به ۱/۵ میلیون نفر که شامل ۸۰۰ هزار روستایی که به اصفهان، این شهر زیبا، آمده و در محله های کثیف دور و بر شهر زندگی می کردند افزایش یافت. یک بار دیگر، حاصل سیاست خارجی امریکا، فقر و خشم و زجر کشیدن اکثریت بود. کانالهای سیستم کشاورزی حمایت شده و غذا که برای دو هزار سال تامین شده بود، محو شدند و سبب شد که ایران بیشتر مواد غذایی خود را وارد کند. کشور اسلحه می خرید. ما به آنها بین سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷، بیست و دو میلیارد دلار اسلحه فروختیم. هر آنچه که می خواستند جز سلاحهای اتمی. ایران تنها کشور در خاورمیانه نیست که وابسته به واردات مواد غذایی است. امروز ۲۲ کشور عربی بیش از نیمی از مواد غذایی مورد احتیاج خود را وارد می کنند. این وابستگی، آنها را در مقابل فشار اقتصادی شکننده و آسیب پذیر می سازد. مصر مثال خوبی در این مورد است. بعداز اسرائیل، مصر دومین دریافت کننده کمکهای امریکا در جهان است. می توانید تصور کنید که تحریم چه بلایی می تواند بر سر قاهره بیاورد؟ ۱۲ میلیون نفر در آنجا زندگی می کنند و ۱۰ میلیون آنان زیر فقر. شهر در عرض ۹۰ روز دیوانه و به هم خواهد ریخت. در خیابانها شورش خواهد شد. برای دیگر کشورهای عربی هم چنین است. آنها ممکن است فکر کنند که به خاطر نفتشان ثروتمند هستند. اما عراق هم نفت دارد و این نفت کمکی به وضع کشور در مقابل تحریم نکرد....

آنچه که در زیر مشاهده می کنید، ترجمه بخشی از مصاحبه "دریک جنسن" خبرنگار مجله SUN با رمزی کلارک وزیر دادگستری سابق امریکاست. او یکی از مذاکره کنندگان امریکایی با دار و دسته خمینی در جریان رویدادهای قبل از به حکومت رسیدن جمهوری اسلامی در سال ۵۷ است. در این مصاحبه رمزی کلارک با اعتراف به بخش کوچکی از حقایق مربوط به سیاست خارجی امریکا، گوشه ای از سیاستهای سلطه گرانه دولت امریکا در رابطه با کشورهای تحت سلطه و از جمله ایران را بیان می کند.

جنسن: بنابراین دیدگاههای ما چیست؟

کلارک: هسته سیاست خارجی ما این بوده است که مانع خود کنایی و استقلال دولتها و مردم در زمینه مواد غذایی شویم. سالهاست که برای عقیده بوده و هستم، کشوری که نتواند برای مردم غذا تولید کند هرگز مستقل و آزاد نخواهد بود. ایران نمونه خوبی در این مورد است. ما دولت دمکرات انتخابی مردم ایران را برانداختیم و شاه را جایگزین آن کردیم. برای ۲۵ سال ایران نگهبان حافظ منافع ما در یکی از مهمترین مناطق جهان، خاورمیانه بود. بعداز سرنگونی شاه بدست مردم، رئیس سازمان سیا، ویلیام کولبی، گزینش شاه را یکی از پرافتخارترین دستاوردها می داند و می گوید: شما ممکن است فکر کنید شاه کاری برای ما نکرد ولی او برای ۲۵ سال سرویس خوبی به ما داد.

جنسن: سرویس خوب! این شامل کشتن دهها هزار ایرانی در سال آخر حکومتش است.

کلارک: مطمئنا شاه تا جایی که می توانست کشت، مخصوصا در سال ۱۹۷۸. من همیشه گفته ام در حدود ۳۷۰۰۰ در سال آخر اما ما هرگز نمی توانیم رقم دقیق آن را بدانیم. فکر می کنم فقط ۲۰۰۰ نفر در جمعه سیاه در ماه اوت به گلوله بسته شدند. در آن روز یک میلیون نفر در خیابانها بودند و آنها از میدان ژاله عبور می کردند. بسیار از آنان کفن پوشیده بودند چرا که در صورت کشته شدن دفن آن ها راحت بود. هلیکوپترهای هیوز آنها را از فاصله ۱۰۰ فوتی هوا با مسلسلهای ۵۰ میلیمتری گلوله باران کردند.

انگلستان

پیام فدایی	۵ پوند
نشریه	۵
نیما	۵
رفیق شهید هادی کابلی (داداشی)	۱۰
رفیق شهید فریدون محمدی (فرهاد)	۱۰

هلند

انجمن هلند	۱۲۰ پوند
------------	----------

نروژ

پویان	۲۰ پوند
-------	---------

اطریش

روزا لوگزامبورگ	۱۵۰ یورو
انجمن اطریش	۵۰۰
انجمن اطریش	۴۰

سوئد

رفیق شهید حسین رکنی	۲۰۰ کرون
رفیق شهید حسین پورقنبری	۵۰۰
خلق بلوچ	۵۰۰
رفیق کبیر فریدون جعفری	۲۰۰
رفیق شهید بهروز دهقانی	۳۰۰
رفیق شهید مسعود احمدزاده	۳۰۰
رفیق شهید عباس مفتاحی	۳۰۰
رفیق شهید اسدالله مفتاحی	۲۵۰
رفیق شهید مجید احمدزاده	۲۵۰
رفیق شهید غلامرضا گلوی	۲۵۰
رفیق شهید حمید توکلی	۲۵۰
رفیق شهید سعید آریان	۲۵۰
رفیق شهید علی رضا نابدل	۲۵۰
رفیق شهید مناف فلکی	۲۰۰
رفیق شهید علی تقی آرش	۲۰۰

جنگ صلیبی جدید، جنگ امریکا علیه تروریسم

جهان در ۱۱ سپتامبر دگرگون شد. و این تنها یک جنجال رسانه ای نبود. همان گونه که برخی از مورخین سال های بین ۱۹۱۴ تا ۱۹۹۱ را قرن بیستم کوتاه می نامند، بسیاری از آنها اینک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را آغاز واقعی قرن و بیست و یکم خوانده اند. هنوز بسیار زود است که این ارزیابی را درست و واقعی بدانیم. اما به هر حال نمی توان از آن سرسری گذشت.

حملات ۱۱ سپتامبر برای همیشه به این باور که ایالات متحده می تواند به نوعی بالاتر و فراتر از بقیه جهان قرار گیرد و با آن کاملا متفاوت باشد، پایان داد. امریکائیان دیگر نمی توانند این توهم را که آن چه در بقیه جهان روی می دهد بر ما تاثیری ندارد ترویج دهند. اکنون بیش از هر زمان دیگری مهم است تا دریابیم که در چه جهانی زندگی می کنیم و امریکا چه نقشی در بوجود آوردن این جهان داشته است.

کافی نیست بگوئیم که این حملات جنایتی علیه بشریت بوده اند (هرچند که بوده اند) و به این گونه تروریسم باید پایان داد (هرچند که باید). همچنین کافی نیست بگوئیم که هواپیما ربابان افراطیون مذهبی بوده اند (هرچند که بوده اند). باید به این دریافت رسید که امریکا خود چه نقشی در گسترش و ارتقای افراطی گری مذهبی به طور مستقیم در مورد مجاهدین افغان و به طور غیرمستقیم با نابودی تمامی آلترناتیوها از طریق حملات بی وقفه اش علیه چپ و تعقیب سیاستهایی که به گسترش خشونت منجر شده است، داشته است.

و همچنین درک سیاستهای جدید آن یعنی به اصطلاح "جنگ علیه تروریسم" از اهمیت ویژه ای برخوردار است. یکی از راههای بسیار برای رسیدن به چنین برداشتی شاید مستقیم ترین آن باشد: یعنی بررسی دیدگاههای رسمی جنگ علیه تروریسم که توسط مقامات مختلف در رسانه ها مطرح شده و رد کردن جمله به جمله آن. اسطوره های چندی در مورد این جنگ مطرح شد، که ما یک به یک آنها را مطرح کرده و به نقد

می کشیم:

این حمله نظیر حمله به پرل هاربور بود و بنابراین این همچون جنگ دوم جهانی یا باید رسماً وارد جنگ شویم و یا خطر نابودی را بپذیریم.

واقعیت آن است که پرل هاربور حمله ای بود توسط دولتی قدرتمند و توسعه طلب که توانایی ضمیمه کردن تمامی شرق آسیا را داشت. حملات ۱۱ سپتامبر توسط ۱۹ نفری انجام گرفت که بخشی از شبکه ای بودند که تنها چند هزار نفر رزمنده داشت با منابع مالی نسبتاً نازل. و از آنجا که آنها نمی توانستند خطری بلاواسطه و فراگیر باشند، سیاستهای دیگری غیر از اعلان رسمی جنگ می شد اتخاذ شود. *این حمله ای علیه آزادی بود*: ما نمی دانیم دقیقاً در ذهن اسامه بن لادن چه می گذشته، یا می گذرد. اما در بیانیه رسمی اخیر وی هیچ نشانی از خشم نسبت به دموکراسی امریکا، آزادی یا نقش زنان وجود ندارد.

آنها تنها از سیاستهای امریکا در خاورمیانه شکوه دارند؛ تحریم علیه عراق که عمدتاً توسط امریکا اعمال شده و منجر به مرگ بیش از یک میلیون نفر غیرنظامی شده است. حمایت مادی و سیاسی از اشغال نظامی فلسطین توسط اسرائیل و حملات مکرر نظامی این کشور با سلاحهای امریکایی علیه غیرنظامیان فلسطینی. و اشغال نظامی خلیج فارس توسط امریکا و حمایت از رژیم های فاسدی که بیشتر در خدمت منافع شرکتهای بزرگ امریکایی هستند تا مردم کشورشان. دیدگاه تروریستها در مورد دولت‌های خاورمیانه، حتی از واقعیت جاری این دولت ها هم ترسناک تر است و اگر قرار باشد که دیدگاه های آنها به عمل درآید، محدودیت حتی بیشتری بر آزادی موجود اعمال می کند. اما دیدگاههای عامه پسند آنها برای عضوگیری در مورد مسایلی که می تواند آنان را به عنوان نیرویی سیاسی مطرح کند، تنها در مورد سلطه امریکا در منطقه است و نه سازمان درونی جامعه امریکا. *یا یا ما هستیم یا تروریستها*؛ این قطب بندی که برای ترساندن ناراضیان احتمالی از اعمال امریکا زورچیان شده همان منطق حکومت مطلقه استبدادی و حتی حکومت ریشه کن کردن و نابودی قومی و نژادی است. معترضین ضدجنگ که حملات تروریستی ۱۱

سپتامبر را همراه با اعمال جنایت کارانه ایالات متحده در افغانستان و دیگر کشورها، محکوم کردند، در این طرح قرار نمی گیرند و شایسته نیست که آنها را در کنار تروریست ها قرار دهند. *جنگ علیه افغانستان نوعی دفاع از خود بود*: در واقع، مردم افغانستان در زمان حمله هیچ وسیله ای مثل هواپیمای بمب افکن و یا موشک قاره پیمای برای آن که تهدیدی علیه امریکا باشند، در اختیار نداشتند. اگر کسی در افغانستان به خیال حمله به امریکا می افتاد، باید اول به خاک امریکا قدم می گذاشت. و اگر خطر بلاواسطه ای وجود داشت تنها می توانست از طرف تروریستهایی که از قبل در امریکا یا اروپا بودند، صورت گیرد. بدینگونه برای گرفتن اجازه از شورای امنیت که در چنین مواردی ضروری است، وقت کافی وجود داشت، اما امریکا آگاهانه به جای چنین کاری به دنبال چنین مجوزی اقدام نکرد. چهار هفته ای که بین حمله و جنگی که عملاً بدون حادثه ای آغاز گشت، دلیل کافی براین امر است که هیچ نیازی بی واسطه و همه جانبه ای برای عملیات نظامی یعنی شرط لازم برای هرگونه ادعایی تحت عنوان دفاع از خود، وجود نداشت.

ذوات بوش از قراردادهای یک جانبه ای که در شروع حکومتش ادعا می کرد کنار کشید (بیرون آمدن از پروتکل کیوتو، خرابکاری در معاهده ABM با روسیه و غیره) و به فاز جدیدی از قراردادهای چند جانبه ای کشیده شد. و این به معنای آن است که ۱. آمادگی قبلی برای پیشبرد برنامه های خود ۲. تلاش برای ارباب یا خریدن دیگر دولت‌ها به بستن قرارداد یا جلب رضایت آنها. قرارداد چند جانبه واقعی به معنای برقرار کردن ساختارهای بین المللی است که دموکراتیک، شفاف و قابل حسابرسی برای عموم مردم، نهادها و دولت‌های جهان باشد و با تصمیمات این مقامات پایدار باشد (چه به نفع و چه به ضرر). ایالات متحده دائماً و مصرانه در مقابل چنین گام هایی ایستادگی کرده است. ایالات متحده در این مورد نیز از گرفتن مجوز از سازمان مسئول این کار در جهان یعنی شورای امنیت سرباز زد. و به جای آن از شیوه معمول و مرسوم خود یعنی تهدید و حق و حساب

دادن استفاده کرد. به نظر می رسد که ایالات متحده تلاش دارد تا مصممانه و آگاهانه حق تجاوز یک جانبه و یک طرفه را برای خود محفوظ دارد. دولت بوش چهار هفته برای این خودداری فرصت داشت تا به راه حلی دیپلماتیک برای مساله برسد. بیشتر این خودداری (چهار هفته دست دست کردن) برای آن بود که فرصت لازم برای اعزام نیرو و تجهیزات و ارباب کشور های ناراضی از این عملیات نظیر پاکستان، ازبکستان و تاجیکستان برای در اختیار گذاشتن پایگاه و استفاده از آسمان آن کشورها برای پرواز هواپیماهای امریکایی فراهم شود. همچنین کوشش زیادی برای مردم کردن بسیاری از حکومت های متحد امریکا در جهان اسلام صورت گرفت. هیچ راه حل دیپلماتیکی پیگیری نشد. سیاست دولت بوش مصرانه *مذاکره، نه* بود. آنها تقاضاهایی را مطرح کردند که هیچ کشور مستقلى نمی توانست آنها را بپذیرد. دسترسی بدون قید شرط نیروی نظامی امریکا به مناطق حساس، به اضافه حق بی چون و چرای این درخواست که گروه کاملاً نامشخصی از مردم منطقه باید *تحويل داده* شوند. آنها حتی از دادن شواهد و مدارک در مورد نقش طالبان امتناع کردند. اما طالبان علیرغم تمامی اینها، حاضر شدند تا با شخص بی طرف سومی مذاکره کنند. در حقیقت معامله ای هم در این مورد صورت گرفت و آن این بود که بن لادن در پاکستان در دادگاهی محاکمه شود و آن دادگاه تصمیم بگیرد که بن لادن را به امریکا تحويل دهد یا نه. اما دولت امریکا اصلاً گوشش به این حرفها بدهکار نبود. دیپلماسی امریکا، آگاهانه چنان طراحی شده بود که تنها به جنگ منتهی شود.

انتقام، انگیزه جنگ بود : هرچند که برخی از مردم امریکا اشتیاقی عاطفی برای انتقام داشتند، اما دو دلیل اساسی جنگ را با این اشتیاق نمی توان توضیح داد. دلیل اول اعتبار کشور ما در بودن است. ایالات متحده یک امپراطوری است که گرچه با امپراطوری رم یا بریتانیا تفاوت دارد، اما به هر حال از طریق سلطه اقتصادی و نظامی خود بر بسیاری از نقاط جهان فرمانروایی می کند. یک امپراطوری برای آن که در قدرت باقی بماند، نباید از خود ضعف نشان دهد و هرگونه تهدیدی

را علیه این حاکمیت به شدت درهم شکنند. نیمه پایانی جنگ ویتنام یعنی زمانی که حکومت امریکا دریافت که پیروزی سیاسی در کار نخواهد بود، صرف به دست آوردن اعتبار شد تا به جهانیان قیمت این مبارز طلبی را نشان دهد. و نیاز به این کسب اعتبار حتی از مورد ویتنام هم بیشتر بود، زیرا چنین حمله ویرانگرانه ای به قلب امپراطوری صورت گرفته بود. دلیل دوم، جنگ انداختن به منابع نفت و گاز آسیای میانه بود. افغانستان تنها کشوری است که ایالات متحده می تواند از طریق آن، خط لوله این منابع عظیم را برای بازار شدیداً رو به رشد آسیا به اقیانوس هند برساند. جنگ می توانست این فرصت گرانبها و همچنین امکان برقراری پایگاه های نظامی در جمهوری های شوروی سابق را فراهم آورد. *جنگ دخالتی انسان دوستانه و همچنین تلاش برای گرفتن تروریستها بود* : انداختن مواد غذایی یا چتر نجات تنها یک تبلیغات نظامی بود. (اگر به درستی توزیع می شد، که نشد، تنها به ۳۷۵۰۰ نفر از مردم افغانستان می رسید). علاوه براین، این کمک ها، همراه با بمباران بودند که برنامه کمک غذایی برای میلیون ها افغان را دچار اغتشاش کرد. فقدان مقاصد انسانی، بعداً به وسیله بی توجهی حکومت امریکا به درخواست توقف بمباران ها توسط سازمان های جهانی کمک غذایی و مسئولین سازمان ملل برای توزیع درست مواد غذایی به اثبات رسید. یونیسف برآورد کرد که به علت توقف کمک های غذایی به واسطه بمباران (و قبل از آن تهدید به بمباران)، بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر که بیشتر آنها را کودکان تشکیل می دادند در زمستان خواهند مرد. پس از عقب نشینی طالبان که تمامی کشور دچار هرج و مرج شد و دسته های راهزن، انبارهای مواد غذایی را غارت کردند. ایالات متحده تقریباً به مدت یک ماه برای جایگزینی نیروهای حافظ صلح دست دست کرد و حتی نیروهای اتحاد شمال را برای برقراری دوباره نظم و ایجاد تسهیلات برای کمک های غذایی تحت فشار قرار نداد و در نتیجه نیروهای کمکی نتوانستند مواد غذایی را به حداقل یک میلیون نفر از مردمی که در نقاط دور افتاده در خطر نابودی بودند، برسانند.

جنگ تنها ضربات بسیار دقیقی بود برای به حداقل رساندن خسارات احتمالی :

به هیچوجه چنان دقتی در کار نبود. دقیق ترین سلاحها در ۲۰ تا ۳۰ درصد موارد به خطا رفتند و تنها ۶۰ درصد تدارکات و تجهیزاتی که در افغانستان پیاده شد، سلاحهای به دقت هدایت شونده بودند. ایالات متحده از سلاح های تخریبی نظیر بمبهای خوشه ای استفاده کرد که ماهیتاً بدون تشخیص عمل می کند و بنابراین *خسارات احتمالی* قابل کنترل نبودند. ایالات متحده همچنین دست به بمبارانی زد که عمدتاً آگاهانه تاسیسات غیرنظامی را هدف گرفته بود. به همین خاطر، گزارشات زیادی در مورد بمباران نیروگاه ها، تاسیسات مخابراتی و حتی بمباران یک سد که بالقوه می توانست فاجعه آمیز باشد، در دست است. پروفیسور *مارک هرولد* از دانشگاه نیوهامپشایر با جمع آوری این آمار و همچنین گزارشات خبرگزاری های خارجی برآورد می کند که از ۶ دسامبر ۲۰۰۱ جمعاً حداقل ۳۷۶۷ نفر از مردم افغانستان توسط بمباران و گلوله باران مستقیم کشته شده اند. (وی معتقد است که تعداد واقعی بسیار بیش از این هاست). و حتی همین رقم نیز (صرفنظر از تعداد بسیار زیادی که به طور غیرمستقیم کشته شده اند) از مردم بیگناهی که در حملات ۱۱ سپتامبر کشته شدند، بیشتر است.

این جنگ، جنگ تمدن بود علیه توحش : صرفنظر از ارقامی که در بالا به آن اشاره شد، در محاصره *کوندوز* هزاران رزمنده خارجی، همراه با هزاران رزمنده افغانی طالبان در تله افتادند، دونالد رمزفیلد، وزیر دفاع امریکا عمداً دست دست کرد تا تمامی خارجیان قتل عام شوند. بعداً گروهی از این خارجیان در قلعه ای زندانی شدند و از آنجا که می پنداشتند همگی قتل عام خواهند شد، دست به شورش زدند. قلعه توسط هواپیماهای امریکایی بمباران و از فاصله نزدیک مسلسل باران شد. گزارشات بعدی نشان می دهد که صدها نفر از کسانی که کشته شدند، دستانشان از پشت بسته شده بود و این دقیقاً یک جنایت جنگی است. در همان زمان مسئولین دولتی و اربابان رسانه های گروهی ادعا کردند که اسامه بن لادن حتی اگر تسلیم می شد نیز به قتل می رسید.

این جنگ، جنگی علیه تروریسم بود :

نیروهای اتحاد شمال که ایالات متحده آنان را بر سرتاسر افغانستان حاکم گردانید، دارو دسته ای تروریست است که به شکنجه غیرنظامیان و تجاوز به زنان شهرت دارد. ایالات متحده به بسیاری از تروریستها نظیر «امانوئل کونستانت» حاکم پیشین هائیتی، تعداد زیادی از کوبانیان و خود هنری کسینجر، پناه داده است. و هنوز اردوگاه تربیت تروریست خود یعنی «مدرسه عالی امریکای نیمکره غربی وابسته به انستیتوی همکاری های امنیتی» را اداره میکند. هنوز هم از دولت تروریست اسرائیل علیه فلسطینیان حمایت می کند. و خود با به خطر انداختن بی وقفه زندگی غیر نظامیان به خاطر اهداف سیاسی اش به تروریسم دولتی دست می زند.

انگیزه اولیه حکومت بوش، تضمین امنیت امریکائیان بوده است:

این جنگ، خطرات متوجه امریکائیان را به شدت افزایش داده است. با ایجاد دریایی از خشم در جهان اسلام، اکنون برای بن لادن که پیش از این چندان توجهی به او نمی شد و حالا به صورت یک قهرمان درآمد، امکان عضوگیری بسیار بیش از گذشته است. حتی برای گرفتن بن لادن این بهترین راه حل نبود. دیگر اقدامات نیز بیشتر باعث کاهش امنیت شده است تا افزایش آن. به نظر می رسد که فراخوان افزایش صحنه عملیات سیا و درگیر کردن آن با انواع اقدامات جنایی و تروریستی از این واقعیت طفره می رود که همین فضولی های بی جای سیا بود که به ایجاد جنبش بین المللی افراطی اسلامی یاری رساند. حکومت بوش تلاش دارد تا تسلیحات خود را به کشورهای بفرشد که حقوق بشر را مورد تجاوز قرار می دهند و به بی ثباتی در جهان کمک میکنند. و دفاع موشکی که حتی اگر تحقق می یافت به هیچوجه حمله ای نظیر حمله به افغانستان کمکی به آن نمی کرد، تنها به برقراری مسابقه تسلیحاتی جدید منجر شده است. در جبهه داخلی، سود شرکت ها و ایدئولوژی رقابت آزاد برای کابینه بوش بسیار با اهمیت تر از امنیت بیشتر از طریق به استاندارد ملی رساندن امنیت خدمه فرودگاهها بود، هرچند که شرکتها با استخدام افراد سوءسابقه دار و پرداخت حداقل دستمزد به آنها، انگیزه برای فعالیت سالم را

کاهش دادند و به استخدام افراد بی صلاحیت پرداختند. سود شرکت بایر تولیدکننده چپرو که در درمان آنتراکس به کار می رود، بسیار مهم تر از عرضه به قیمت معقول چپرو برای عموم مردم در صورت حمله سراسری به وسیله آنتراکس بود.

حمله ۱۱ سپتامبر ما را متحد کرد

هرچند که این حمله عده زیادی را به هم نزدیک تر کرد اما کابینه بوش از این ایده وحدت برای برانداختن دموکراسی استفاده کرد. و حتی به عنوان بخشی از استراتژی جنگ علیه تروریسم از کنگره درخواست اختیارات ویژه ای کرد (به موجب این اختیارات، کنگره فقط می تواند با پیشنهادات رئیس جمهور موافقت یا مخالفت کند و حق کم و زیاد کردن آن را ندارد). و دست آخر از این اتحاد چیزی باقی نماند، شرکتهای هواپیمایی ورشکست شدند، کارکنان این شرکتها بدون دریافت خسارت و غرامت اخراج شدند، جمهوری خواهان تلاش کردند تا برای تحریک شرکتهای بزرگ به فعالیت بیشتر آنان را از معافیت های مالیاتی هنگفتی برخوردار سازند. در حالیکه هیچ تمهیدی برای مقابله با موج عظیم بیکاری انجام نگرفت، و کمک های قانونی به جای آن که به سوی کارکنان پست در جریان حملات آنتراکس داده شود به سوی کاپیتول هیل سرازیر شد.

و تمامی این ماجرا، پرتو بیشتری بر برخی از اسطوره های دیرپایی که ما درباره خودمان داشتیم، افکند:

تمامی اقشار جامعه، تعهدی استوار به آزادی های مدنی و فرآیند قانونی مربوط به آن دارند. قانون میهن پرستی امریکا اجبارهای قانونی بیشتری، نظیر حق جستجوی منازل بدون اخطار را شامل می شود. و عملا غیر شهروندان را از حقوق اساسی نظیر حق احضار به دادگاه برای تفهیم اتهام محروم می سازد. حق داشتن وکیل در برخی موارد سلب شده است. افراد زیادی برای چندین ماه بدون داشتن هرگونه ارتباطی با خارج تحت بازجویی قرار گرفته اند. بوش حتی اجازه استفاده از دادگاههای نظامی را که می توانست، محکومیت شخص را تنها با داشتن شواهد و مدارک سری و ناچیز و بدون داشتن وکیل صادر کنند، داده است. FBI حتی در تدارک فرستادن مظنونین به

کشورهای دیگر برای تحت شکنجه قرار دادن آنهاست. هرچند که مخالفت شدیدی در مقابل این تعرض به آزادی های مدنی بوجود آمده، اما این مخالفت ها هنوز گسترش چندانی نیافته است. **ما پیشرفت زیادی در مبارزه با نژادپرستی داشته ایم.** اکثریت امریکائیان اکنون تعصبات نژادی را تأیید می کنند. افزایش ناگهانی و شدیدی در جرایم مربوط به تنفر نژادی پس از واقعه ۱۱ سپتامبر به وجود آمده و بسیاری از مردم، تمایلات نژادپرستی و حتی نسل کشی را آشکارا ابراز کرده اند. هرچند که هنوز اقلیت کوچکی از مردم (عمده جوانان) عاری از احساسات نژادپرستانه هستند، اما برای اکثریت این پیشرفت عمدتا در یادگرفتن چگونه پنهان کردن احساسات نژادپرستانه شان خلاصه می شود. **ما به دگراندیشان و حق آزادی بیان احترام می گذاریم.** گفتمان عامه مردم را واکنش شدیداً افراطی نسبت به تعداد کمی از افرادی که علیه جنگ سخن گفتند، مشخص می کرد. تعدادی روزنامه نگار اخراج شدند و بسیاری به مرگ تهدید شدند یا مورد آزار قرار گرفتند. یک بنیاد دست راستی در گزارشی، آموزشیاران یک آکادمی نظامی را به خاطر این که در مقابل پرچم رژه نرفته اند، مورد انتقاد قرار داده است، هرچند که تعداد ناراضیان بسیار اندک هم بوده است. با بدذات پنداشتن مداوم دگراندیشان و نشان دادن چهره بد از آنان توسط نهادهای نخبگان، شگفت آور نیست که بسیاری از کسانی که مورد سوال قرار گرفته اند، همان موضع را داشته اند. (نمونه گیری آماری جدیدی که توسط CBS/NYT انجام گرفته، نشان می دهد که ۳۸ درصد کسانی که مورد سوال قرار گرفته اند، بر این عقیده بوده اند که تظاهرات و راهپیمایی های ضدجنگ باید ممنوع شوند).

ما دارای آزادترین و مستقل ترین رسانه های گروهی در دنیا هستیم

از همان ساعت اول، رسانه های گروهی از هر بخش دیگر جامعه در درخواست خون پیشی گرفتند. آنها مثل همیشه در زمان جنگ، چاپلوسی نسبت به دولت را به حد اعلا رساندند و تقریباً هیچگونه ناراضیاتی از خود نشان ندادند. و اگر انتقادی هم متوجه دولت کردند، تنها به خاطر این

بود که مثلا چرا بمباران به اندازه کافی نبوده است. جدا که چه خودسانسوری وحشتناکی حاکم شد! هیچ نقطه نظر انتقادی پوشش داده نشده: این واقعیت که معامله ای برای استرداد بن لادن صورت گرفته، این واقعیت که ایالات متحده جنگ علیه افغانستان را پیش از حمله، سازمان داده بود، رابطه نفت با جنگ و دیگر مسایل. واز همه بدتر، نادیده انگاشتن تلفات غیرنظامیان بود. تنها چند حادثه کوچک گزارش داده شد که آنها هم با تکرار مداوم ادعای پنتاگون که همان ها را هم تبلیغات علیه امریکا جلوه می داد، گم شدند. در نتیجه بسیاری از مردم فکر می کنند که تنها عده انگشت شماری از غیرنظامیان کشته شده اند. در حالی که واقعیت، نشان از هزاران دارد. حکومت که حتی به چنین سطحی از تملق و بندگی راضی نبود، تا آخر نوامبر، محدودیت های بی سابقه ای را بر نظرسنجی های مطبوعاتی اعمال کرد و اجازه هیچ مصاحبه ای را با سربازان نداد و حتی اجازه نداد که رویدادهای مهم مربوط به جنگ گزارش شوند. برخی از خبرگزاری های خارجی که تحت کنترل شدید نبودند، مورد بغض شدید امریکا قرار گرفتند. حکومت امریکا از دولت قطر درخواست کرد تا خرگزاری الجزیره را مورد سانسور قرار دهد و بعدا دفتر آن را در کابل و متناوبا رادیوی افغان را بمباران کرد. یک جنایت جنگی دیگر. مطبوعات امریکا همچنین با بدعرضه کردن جنبشهای ضدجنگ، آنها را به تمسخر گرفتند و این طور وانمود کردند که این جنبش تنها شعار بوده و هیچ تحلیلی نداشته و تنها حملات تروریستی را محکوم کرده اند و راه حلی که ارائه دادند تنها هیچ کاری نکردن بوده است.

در واقع این شاید بزرگترین اسطوره کل این ماجرا بوده است. این که هیچ راه حل دیگری وجود ندارد. و بنابراین ما باید کمر به نابودی افغانستان ببندیم و یا هیچ کاری انجام ندهیم. تلاشهای مکرر جنبش ضدجنگ برای مشخص کردن اصول یک راه حل واقعی (یک بازرسی اصیل بین المللی مبتنی بر همکاری نه فقط بین دولتها، بلکه با همیاری تمامی مردم بر مبنای تغییر اساسی در سیاست امریکا نسبت به خاور میانه برای به دست آوردن قلب و ذهن مردم آنجا) هیچ فایده ای در بر نداشت.

این اسطوره ها، اختلاف عظیمی ایجاد کرد. هرچند اکثریت امریکائیان، به اصطلاح جنگ علیه تروریسم را مورد حمایت قرار دادند، اما حمایت آنها بر اساس درک نادرست از چگونگی ادراه جنگ، و خسارات ناشی از آن و وجود آلترناتیوهای دیگر شکل گرفت.

برای هرگونه برخوردی با مساله تروریسم بین المللی، ابتدا باید نقش ایالات متحده در جهان را تغییر دهیم. در مقاله ای تحت عنوان 'جنگ به خانه می آید' در روز بعداز حمله که در وب سایت منتشر شد، نوشتیم: 'عامل اصلی حملاتی که چه آگاهانه افراد غیرنظامی را هدف قرار می دهد و چه نوع حمله به نحوی است که غیرنظامیان را نیز خود به خود شامل می شود، تروریست گمنام خاورمیانه ای نیست، بلکه خود حکومت ماست.' این حملات که حیظه وسیعی از بمباران مستقیم نظیر بمباران عراق توسط ایالات متحده (به دفعات)، صربستان، سودان، افغانستان و دیگر کشورها تنها در ده سال گذشته را در بر می گیرد، به محروم شدن مردم عادی این کشورها از ضروری ترین وسایل معاش آنها منجر شده است. از تحریم عراق که سالهاست میلیون ها مردم این کشور را از دسترسی به اساسی ترین مراقبتهای پزشکی و دارویی محروم کرده تا تلاش برای محروم کردن افریقای جنوبی از داروهای ضدایدز، ایالات متحده شمار قابل ملاحظه ای از غیرنظامیان را به هلاکت رسانده است. البته نظیر هر کشتاری در هر کجای دنیا، همیشه توجیهاتی وجود دارد. در مورد تحریم عراق، توجیه، حفظ امنیت همسایگان این کشور است. و در مورد افریقای جنوبی و داروهای ضدایدز، حفظ منافع شرکتهای اروپایی.

در مورد تروریستهایی که حملات ۱۱ سپتامبر را انجام دادند، توجیه، مقابله با تحریم و سلطه امریکا در آن بخش از جهان بود. اگر بخواهیم تعریف غیرجانبدارانه ای از تروریسم به دست دهیم، باید کشتار افراد غیرمسلح دارای عقاید سیاسی را صرفنظر از این که چه کسی آن را انجام داده و یا چه اهداف احتمالا شرافتمندانه ای داشته است، بگنجانیم. هنگامی که مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه بعدی امریکا در برنامه ۶۰ دقیقه در ۱۲ می ۱۹۹۶ ظاهر شد، لژی شل با اشاره به تحریم

عراق پرسید: 'شنیده ایم که بیش از نیم میلیون کودک در اثر این تحریم جان خود را از دست داده اند. یعنی بیش از تعداد کودکانی که در واقعه هیروشیما جان باختند. آیا این کار به چنین قیمتی می ارزد؟' آلبرایت بدون رد این ارقام، پاسخ داد: 'من فکر می کنم که این انتخاب سختی است، اما قطعا به چنین قیمتی می ارزد.' این است فلسفه تروریسم. کسانی که هواپیماها را به برج های تجارت جهانی نیویورک کوبیدند، چهارهزار نفر از مردم بی گناه را به خاطر نارضایتی شان از سلطه امریکا در خاور میانه به هلاکت رساندند. و حکومت ایالات متحده، بیش از نیم میلیون کودک را در عراق برای حفظ سلطه خود به قتل رساند.

این روزها بسیار مد شده که چنین شبیه سازی هایی را به عنوان ادعاهایی در مورد 'معادل اخلاقی' به کناری نهند. اما در واقع این مفهومی است که هیچ ربطی به مساله ندارد. چه حکومت امریکا همان اندازه با تروریست ها 'تعادل اخلاقی' داشته باشند یا نه. و هر معنایی که از آن مستفاد شود، مساله آن است که شهروندان ایالات متحده، حتی بسیار قبل از هرگونه مخالفتی با جنایات دیگرانی که چندان کنترلی بر آنها نمی توانند داشته باشند تعهدی برای مخالفت با جنایات رژیم خود نشان دادند. این بدان معنی نیست که نباید تلاشی برای پایان دادن به عملیات تروریستهایی نظیر اسامه بن لادن انجام داد. بلکه به سادگی بدان معنی است که نباید به کارهای تروریستی برای توقف این اعمال دست زد. جنگ در افغانستان حتی از این هم بدتر بوده است. یعنی جنگی بوده که هم روش هایش تروریستی بوده و هم برای حفظ سلطه امپریالیستی امریکا طراحی شده و نه پایان دادن به تروریسم. اگر آلبرایت دوباره در برنامه ۶۰ دقیقه ظاهر شود، این بار از او سوال خواهد شد که آیا سیاست امریکا در خاورمیانه به مرگ هزاران امریکایی می ارزد یا نه.

نویسنده: راهول ماهاجان

ترجمه از پیام

گزارشی از مبارزه چریکی در مازندران (۷)

آنچه که در زیر می آید، هفتمین قسمت گزارش تجربه ای از مبارزه یک ستون چریکی در جنگلهای مازندران است که توسط رفیق شهید اسماعیل حبشی که خود از ابتدا تا انتهای این حرکت مبارزاتی (به مدت ۱۴ ماه) در آن شرکت داشت، نگاشته شده است. اقدام به چاپ و انتشار گزارش مذکور از طرف ما به منظور انتقال تجربیات مبارزاتی به نیروهای جنبش و همچنین بزرگداشت خاطره رفیق انقلابی اسماعیل حبشی صورت می گیرد. بخشهای قبلی این گزارش در شماره های پیشین "پیام فدایی" به چاپ رسیده است.

تداوم حرکت تا عملیات پاسگاه لایوچ

پس از اجرای قرار با شهر مساله ارتباط و آوردن رفقای جدید و وسایل حل شد. رفقای که می بایستی در اسفند ماه از طرف غرب جاده فیروز کوه به ما می پیوستند در اردیبهشت ماه در قسمت شرق جاده هراز به ما محلق شدند. اولین گروه افراد اعزامی از کردستان ۵ نفر بودند که رفیق محسن (۱) هم جزء آنها بود. این رفقا با خود کوله و کیسه خواب های جدید و مقدار زیادی پوشاک، آذوقه و وسایل انفرادی آورده بودند. دومین گروه جدید از رفقا به فاصله دو روز بعد به دسته کوه پیوستند. با ورود این رفقا تعداد نفرات ستون چریکی به ۲۲ نفر رسید. با آمدن رفقای جدید جانی تازه در کالبد دسته کوه دمیده شد و افراد روحیه تازه ای گرفتند. ولی روابط

۱. چریک فدایی خلق رفیق کاظم قریشی (محسن) متولد بابل و در انگلستان به ادامه تحصیل مشغول بود. او یکی از مبارزین و هواداران سازمان چریکها در خارج کشور بود. با اوج گیری مبارزات توده ای سالهای ۵۷-۵۶ برای ادامه فعالیت های مبارزاتی به ایران بازگشت. از همان ابتدا به صفوف چریکهای فدایی خلق ایران پیوست. در کردستان آموزش سیاسی- نظامی را طی نمود. در جریان انشعاب به سمت آرخا موضع گیری نمود و در ستون چریکی جنگل سازماندهی شد. بعد از تمرکز آرخا در کردستان دچار بحران روحی گردید و سرانجام در مقر آرخا در روستای ترنجه در اوایل سال ۶۲ خودکشی نمود.

شناسایی یک منطقه، شناسایی نظامی یک پاسگاه و یا یک موضع و شناسایی موقعیت یک منطقه عملیاتی با بحث جمعی به وسیله سه نفر از رفقا تنظیم شد. رفیق حمید کمتر در این بحث ها شرکت می کرد. به طوری که برای رفقا مساله شده بود. رفیق می گفت نظراتی دارم که به موقع بیان خواهم کرد. در محل استقرار ما به انبارک قدیم سر زدیم. مقدار زیادی از وسایل به خاطر رطوبت از بین رفته بود و باقیمانده را در جای دیگر انبار زدیم و حرکت دوباره به طرف نور یعنی منطقه عملیاتی جدید که بیشتر متکی به رفقای هوادار نور بود آغاز شد. پس از عبور از جاده تنگسر و لایوچ پس از سه روز به منطقه نور وارد شدیم. در این مدت حرکت مخفی بود با ورود به منطقه نور و دسترسی به امکانات شهری دو نفر از رفقا برای معالجه و ارتباط گیری به شهر رفتند. قرار شد رفیقی که ناراحتی جسمی داشت در پشت جبهه شهری کار کند پس از ارتباط گیری با عوامل محلی ما توانستیم مسائل آذوقه را حل کنیم و در ارتباط با آنها با رفقای شهر تماس گرفتیم. برای تنظیم قرارهای جدید رفقای شهر (رفیق سیروس و یک رفیق دیگر) جهت تدارک وسیع تر پشت جبهه و سازماندهی جدید آن به کوه آمدند. ۶ تن از رفقای جدید که یکی از آنها مسئول سابق کردستان بود در این مدت به دسته کوه پیوستند. سیاست جدید دسته کوه با آوردن چادر و دوری از گاوینه ها و انبارک زدن در مورد آذوقه و پوشاک و سایر وسایل تنظیم شد. کیفیت وسایل دریافت شده پائین بود و هم فشار و خفقان در شهر تهیه آن را مشکل می نمود. به طوری که وسایل دریافتی در ابتدای حرکت و اکنون با همدیگر اختلافات زیادی داشتند. جنگ ایران و عراق در مساله پوشاک ما هم از قبیل شلوار فرم و پوتین، پیراهن و غیره اثرش را گذاشت در فصل بهار باران دائمی بود. هوا مه آلود و ابری بود به نحوی که رنگ آفتاب را نمی توانستیم ببینیم البته ورود ما منجر به دستگیری دو نفر از اهالی بومی شد که به کمین ما افتادند. مسایل امنیتی و خطرات احتمالی آینده را به آنها متذکر

درونی رفقای قدیم تیره و تار بود و رفقای جدید را به تعجب و امید داشت. سرشت مبارزه در کوه در طبیعت انسان اثر می گذارد و تمام ضعفها را رو می کند ولی روابط در آن حدی نبود که باعث جدایی شود. یکی از خصوصیات حرکت در کوه رفت و آمد زیاد افراد جدید و تا اندازه ای قدیم بود که نمی توانستند خود را با شرایط کوه در دراز مدت سازگاری دهند. البته این نکته را هم باید در نظر داشت که به علت وضع خاص تشکیلات اصولا پروسه تربیت تشکیلاتی افراد کوتاه و محدود بود. افرادی که از کردستان می آمدند از هر لحاظ آمادگی بیشتری داشتند زیرا روابطی که در کردستان در آن سطح مبارزاتی وجود داشت آنها را با تجربه تر می نمود. پس از جور کردن وسایل از طریق پل چوبی مهدوی و عبور از جاده هراز به طرف شرق به راه افتادیم در این حرکت دست یکی از رفقا به خاطر لیز خوردنش شکست. یک روز راه را گم کردیم و در حوالی رزگه و نزدیکی معدن ماندیم و با رسیدن به منطقه آشنا بدون وقفه روزها حرکت می کردیم. در طی حرکت این مدت به یک گالش برخورد کردیم که به ما سفارش کرد که زیاد به جاده و روستاها نزدیک نشویم و خود را به همه کس نشان ندهیم. ما سعی می کردیم که حتی المقدور دو شب یک جا نخواستیم. بارندگی در منطقه کم بود. بعد از رد شدن از جاده دکل که کوره های ذغال باعث دردسر ما بود به یک چشمه رسیدیم. در بین راه برخورد دو تا از رفقا به حد ناراحت کننده ای رسیده بود به طوری که مدام در حرکت با هم جر و بحث داشتند. وضع بدنی یکی از رفقا هم خوب نبود. به طوری که به خاطر گرفتگی عضله پایش مجبور شدیم یک شب را در راه بمانیم و حتی یکبار دچار تنگ نفس شد و احتمال خطر می رفت. چند تا از رفقا برای برداشت آب و شستشو رفتند و گالشی آنها را دید برای کسب اطلاع بیشتر به او نزدیک شدیم و او به ما مواد غذایی و کره داد و پولی دریافت نکرد. ماهم خود رامعرفی کردیم. روحیه ها بالا بود و رفقا سر فرم بودند در بحثهایی که صورت گرفت سه مقاله در رابطه با

۱. ها با حرکت مجدد و اولین عملیات بعداز ضربه بالا رفت.
۲. سازماندهی پشت جبهه روستایی به شکل جدیدتری مطرح شد و ارتباطات در این جهت برقرار شد.
۳. جبهه شهری هم به طور فعال نفرات و تجهیزات کوه را تامین می کرد.
۴. در این مدت ارتباط با توده ها محدود بود مگر در صورت برخورد اتفاقی
۵. مساله غذایی مساله جدی نبود و سیاست انبارک زنی به صورت سیاست جدید در دستور کار قرار گرفت.
۶. دشمن از حضور ما در منطقه آگاه شده بود و با پخش اطلاعیه از رادیو و تبلیغ در روستاها به وسیله انجمنهای اسلامی خواستار دستگیری و شناسایی دسته کوه بود.
۷. عملیات پاسگاه لایوچ به منابه اعلام حرکت مجدد دسته کوه از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و تأثیرات مثبتی در بین روستائیان داشت.
۸. مناسبات درونی انسجام بیشتری یافت و کارهای آموزشی در طی جلسات و مطالعات فردی پیش می رفت و جلسات انتقادی در چند مورد برگزار شد.
۹. وضعیت آب و هوا در این مدت خوب بود.
۱۰. سیستم دفاعی تکامل یافت که عبارت بودند از کمین گذاری، گشتی و نگهبانی در روز و شب و تاکید زیاد بر مسایل امنیتی درون گروهی از قبیل آتش و دود نکردن، سرو صدا نکردن، دفن کردن آشغال، زندگی در چادرها و کم کردن مدت اقامت در هر محل حداکثر سه روز.
۱۱. به خاطر حضور قبلی در این منطقه شناسایی نسبتا خوب بود.

پایگاه لایوچ بود که پس از عملیات سوردار جهت پشتیبانی از آن احداث شده بود. قرار شد رفقایی که به عملیات می روند وسایل خود را مخفی کنند و آن عده از رفقا که در محل استقرار می ماندند به صورت آماده باش در کمین باشند. دل شوره های بعداز ضربه تأثیرش را بر روی مسایل امنیتی دسته کوه گذاشته بود. و این تاکتیک جدید پس از بحثها و تبادل نظرات اتخاذ شد. رفقا در ۴/۲۹/۶۱ در اطراف پاسگاه لایوچ مستقر شدند و پس از یک روز شناسایی از اطراف پاسگاه در شب بعد به پاسگاه حمله شد که البته شناسایی از خود پاسگاه بسیار ناکامل بود و قبل از عملیات به وسیله یک نفر روستایی دیده شدیم و احتمال گزارش او به پاسگاه می رفت. به خاطر حملات مداوم نیروهای مبارز در جنگل پاسگاهها به سلاحهای جدیدی مجهز شده بودند که در شناسایی های ما به حساب نیامده بودند. مثلا به کار بردن (نارنجک انداز، تیربار و غیره و یا آماده باش آنها) حمله در ساعت ۹/۵ شب آغاز شد و حدود ۴۰ دقیقه طول کشید که به علت آماده باش نیروهای پاسگاه و ضعف شناسایی ما موفق به تسخیر پاسگاه طبق برنامه قبلی نشدیم ولی بنا به گزارشات واصله سه نفر از نیروهای رژیم کشته و زخمی شدند که یکی از آنها رئیس پاسگاه بود. این عملیات در منطقه سرو صدای زیادی ایجاد کرد به طوری که خبرش به تهران و تبریز هم رسید. شایعات رژیم مبنی بر نابودی چریکها در جنگل هم خنثی شد. تأثیر روانی این عملیات در سطح جنبش و هواداران و مردم دارای اهمیتی در حد همان عملیات سوردار به نظر می رسید. این عملیات ما را دوباره در منطقه به ثبت رسانید و نشان داد که چریکهای فدایی خلق زنده اند.

جمع بندی حرکت مجدد تا عملیات لایوچ

۱. با ورود افراد جدید از کردستان و شهر تعداد افراد به ۲۷ نفر رسید و ترکیب دسته کوه کلا عوض شد و با آمدن رفیق مسئول سابق کردستان مسایل درونی به نحو بهتری حل شد. روحیه

شدیم و رهائشان کردیم. پس از ماندن یک ماه در منطقه پخت نان و آتش کردن چیزی عادی شده بود. قرار شد بیشتر رفقا نان پختن را یاد بگیرند. جلسات انتقادی برای حل مسایل گذشته با حضور رفقای شهر و کوه گذاشته شد و مراحل اولیه آموزش و حل برخوردهای درونی و روابط دسته کوه با نظارت رفیق مسئول سابق کردستان داشت شکل می گرفت. پس از بازگشت رفقای شهر و زدن چند انبارک به منطقه ییلاقی یعنی قسمت جنوبی نور رفتیم. در بین راه یکی از رفقا دچار بیماری شد. به خاطر تحرک کم رفقا در این حرکت احساس خستگی شدیدی می کردند. شبانه از روستای اطراف سوردار عبور کردیم و خود را به آن طرف میان رود رساندیم و در نزدیکی دینه کوه مستقر شدیم. در اینجا هم سیاست انبارک زنی را دنبال کردیم. برنامه جدید پشت جبهه روستایی و سازماندهی آن مورد نظر دسته کوه بود. افرادی که مورد اعتماد بودند را به همکاری دعوت کردیم به انبارک دره پلنگان بعداز یک سال سر می زدیم که متوجه شدیم خرس تمام محتویات آن را بیرون ریخته و مقداری از وسایل به ته دره پرت شده است. پس از برداشتن وسایل مورد نیاز بقیه را استتار کردیم. در مدتی که در منطقه دینه کوه بودیم به پیرمردی برخورد کردیم که ظاهری متین و فریبنده داشت و اظهار تمایل به همکاری کرد. پس از ترک محل استقرار خود متوجه شدیم که او به سپاه گزارش داده و عوامل بسیج برای ردیابی به منطقه آمده اند. عدم اعتماد دائمی که یک اصل چریکی بود بعداز ضربه برای ما مادیت بیشتری پیدا کرد. قرار شد که در یک مکان بیش از سه روز نمانیم و اگر افرادی ما را می دیدند سریعاً محل استقرار خود را عوض می کردیم. دشمن متوجه حضور ما در منطقه شده بود و از رادیوی مازندران اطلاعیه ای مبنی بر شناسایی و دستگیری ما به وسیله امت حزب الله صادر کرد و انجمن های اسلامی محلی، مردم را برعلیه ما تحریک می کردند. اولین هدف ما برای ضربه به دشمن پس از شناسایی لازم از طریق شهر و کوه

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

تروریست واقعی کیست؟

مقاله ای از جان پایلر، نویسنده و فیلم ساز استرالیایی - انگلیسی

تهیه و تنظیم: نادر ثانی

تروریستی و هم به عنوان پناهگاهی برای تروریستها بر تمامی کشورهای دیگر تفوق دارد. واقعیت آن است که ایالات متحده امریکا تنها نظام سیاسی است که از جانب دادگاه بین المللی به دلیل به کار گرفتن تروریسم بین المللی محکوم شناخته شده است. واقعیت آن است که ایالات متحده امریکا تنها کشوری است که از حق وتوی خود در شورای امنیت بر علیه به تصویب رسیدن قطعنامه ای که از تمامی کشورها می خواهد که حقوق بین المللی را رعایت نکنند، استفاده کرده است. اما این واقعیات غیرقابل بیان می باشند.

دنيس هالیدی Dennis Halliday، که تا چندی پیش معاون سابق دبیرکل سازمان ملل متحد بود، از مقام خود استعفا داده و آن را ترک کرد تا ناچار نباشد مسئولیت آنچه را که خود سیاست تحریمی که به کشتار جمعی در عراق منجر خواهد گردید می خواند بر گردن گیرد. او چندی پیش در یکی از برنامه های گفتگویی که مایکل بوئرک Michael Buerk خبرنگار بی بی سی گرداننده آن است شرکت کرده و در این برنامه به کشتار بی مفهومی که امریکایی ها در خلال جنگ خلیج به بار آورده و در خلال آن ده ها هزار نفر که بیشتر آنان افراد غیرنظامی بودند را به کام مرگ فرستاده بودند، اشاره نمود. در این گفتگو بوئرک، در مقام مقابله با این گفته ها، هالیدی را در مقابل پرسشی دشوار قرار داد. بوئرک از هالیدی پرسید: حتما شما این منظور را ندارید که صدام حسین و جورج بوش (پدر) را دارای مسئولیت اخلاقی برابری می دانید؟ هالیدی به جای پاسخ مستقیم به این پرسش گفت که در خلال این جنگ نه تنها عراقی های بسیار زیادی که در حال فرار بودند به قتل رسیده بودند، بلکه افراد بسیار زیادی نیز زنده به گور شده بودند. او افشا کرد که در خلال این جنگ

ایده آلی می گردد که قرار است در تداوم خود منجر به تخریب نهایی عراق گردد. پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، به دلیل به اجرا درآوردن یکی از بیرحمانه ترین تحریمها در دوران معاصر - تحریمی که تصمیم در مورد آغاز آن به وسیله متحدین سابق صدام حسین در واشنگتن و لندن گرفته شده و به وسیله آنان به اجرا درآمده و مورد مراقبت قرار گرفت - جایگاه قدرت صدام حسین در عراق مستحکم تر از گذشته گردید. صدام حسین در پناهگاههای ساخت انگلستان خود در امنیت کامل به سر برده و بدون شک خواهد توانست که از یک حمله برق آسای امریکایی و انگلیسی نیز جان سالم به در ببرد. هم زمان خلق عراق که به گروگان گرفته شده اند و سرنوشت شان گویا به وسیله عدم تمایل دیکتاتور حاکم بر آنان برای انطباق دادن خود با خواسته های همواره متغیر ایالات متحده امریکا، تعیین می گردد. در دنیای غرب، بخصوص در امریکا و انگلستان، مطابق معمول تبلیغات سیاسی که تحت پوششهای گوناگون به کار گرفته می شوند، نقش تعیین کننده خود را به اجرا در می آورند. از آن رو که بخش بسیار بزرگی از رسانه های انگلیسی و امریکایی در اختیار نگهبانان گوناگون واقعیت مورد قبول قرار دارد، سرنوشت خلقهای عراق و سومالی با توجه به این نقطه حرکت مطلق که دولتهای امریکا و انگلستان ضد تروریسم هستند، گزارش شده و تحت گفتگو قرار می گیرد. در اینجا نیز درست مانند امر حمله به افغانستان، مساله این خواهد بود که ما چگونه می توانیم با مشکلی که با جوامع نامتمدن داریم مقابله نماییم.

اما جلب نظر کننده ترین حقیقت همانند گذشته غیرقابل بیان خواهد بود. و این حقیقت آن است که ایالات متحده امریکا هم به عنوان یک نظام

دیک چینی Dick Cheney معاون رئیس جمهور امریکا، هفته پیش اعلام نمود که کشور متبوع وی خود را مجاز می داند که اقداماتی در مقابله با ۴۰ تا ۵۰ کشور به انجام برساند. سومالی که گفته می شود مکان امنی برای سازمان القاعده است، به همراه عراق در صدر لیستی که در برگیرنده کشورهای که هر لحظه می توانند هدف حمله های مورد نظر چینی قرار بگیرند، می باشند.

دونالد رومزفلد Donald Rumsfeld وزیر دفاع ایالات متحده امریکا که گویا از موفقیتهایی که در امر جایگزین کردن تروریستهای پلید افغانستان با تروریستهای نیک دنیای غرب به دست آورده است، سرمست است از پنتاگون خواسته است که به فکر آنچه که نمی توان به آن فکر کرد باشد. او این خواسته را درست پس از زمانی که طرح آلترناتیوهای عملی پس از عملیات افغانستان را که به وسیله پنتاگون ارائه شده بود، با این عنوان که این آلترناتیوها به اندازه کافی رادیکال نیستند، رد کرده بود، مطرح نمود. در این رابطه یکی از مفسران خبرهای خارجی روزنامه گاردین The Guardians در مقاله ای نوشت: حمله نظامی امریکا به سومالی به مفهوم آن است که امریکا فرصتی به دست خواهد آورد تا انتقام گذشته، یعنی زمانی که در سال ۱۹۹۲، ۱۸ سرباز امریکایی به وضع فجیعی در سومالی کشته شدند را بگیرد.

البته ایشان در اینجا فراموش کرده اند بنویسند که به موجب گزارشات سی آی ای CIA ناوگان دریایی ایالات متحده امریکا در آن زمان در آنجا از خود بین ۷۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ کشته شده سومالیایی به جای گذاشته بود. آری، در صورت به انجام رسیدن چنین حمله ای، سومالی مبدل به جایگاهی برای به انجام رساندن عملیات ترمینی

شکلی از عنصر 'اوران' که ماده بسیار خطرناکی است به کار گرفته شده است، استفاده ای که به احتمال فراوان به پای گرفتن اپیدمی سرطان در جنوب عراق منجر شده است.

این امر که جنایات واقعی دنیای غرب در تاریخ معاصر ما به گونه ای است که در مقابل آنان همانگونه که هالیدی گفت صدام حسین جلوه ای بیش از یک 'آماتور' ندارد، واقعیتی غیرقابل بیان است، و از آن رو که نمی توان هیچ مدرک و یا سخنی منطقی در مقابله با چنین گفته هایی ارائه داد، به افرادی که چنین واقعیاتی را بر زبان می آورند معمولا این اتهام زده می شود که ضدآمریکایی هستند.

امروز 'رامزفلد' و قبیله ماورای راستی که در پیرامون او هستند، افرادی مانند معاون وزیر دفاع آمریکا، 'پال ولفوویتز' Paul Wolfowitz و همکاران او 'ریچارد پرله' Richard Perle و 'الیوت آبرامس' Elliot Abrams پایگاه قدرت عظیمی به دست آورده اند و این خود به این مفهوم است که هم اکنون بخش بزرگی از دنیا به شکلی کاملا واضح مورد تهدید سیاست جهانی فاشیستی ای است که از سال ۱۹۴۵ تکامل یافته و پس از ۱۱ سپتامبر شتابی بیش از پیش گرفته است.

گروهی که هم اکنون در واشنگتن در قدرت هستند آمریکایی های بنیان گزایی هستند که وارثین باپتیستهای فناتیکی مانند 'جان فاستر دالس' John Foster Dulles و 'آلن دالس' Allen Dulles، افرادی که در دهه ۱۹۵۰ اداره وزارت امور خارجه و سازمان سی آی ای را برعهده داشتند، می باشند. در این دهه دالس ها و هم پیمانان آنان دولتهای اصلاح گر در کشورهای گوناگون، از جمله ایران، عراق و گواتمالا، را مورد هجوم خود قرار داده و آنها را یکی پس از دیگری سرنگون نمودند. اینان همان افرادی بودند که قراردادهای بین المللی بسیاری، مانند قرارداد ژنو در مورد هندوچین را زیر پای گذاشتند. عملکرد 'جان فاستر دالس' در مورد این قرارداد مستقیمی به جنگ ویتنام و کشته شدن پنج میلیون نفر منجر گردید. اسنادی که قبلا سری بودند اکنون

نشان می دهند که ایالات متحده آمریکا در دو مورد فاصله چندانی به استفاده از بمب اتم نداشته است.

می توان خطوط موازی مشخصی بین تهدید چینی در مورد بین ۴۰ تا ۵۰ کشور و سخنان او در مورد جنگی که شاید در دوران زندگی ما به پایان نرسد، مشاهده نمود. واژه هایی که بر چنین گفته هایی لباس حقانیت می پوشانند در خلال مدت زمان مدیدی در هر دو سوی دریای آتلانتیک از جانب 'محققانی' بر زبان آورده شده اند که بررسی سیاست بین المللی را از ارزشهای انسانی تهی کرده و آن را با اصولی که حافظ منافع قدرت مساط جهانی است پر کرده اند.

به موجب این اصول کشورهای فقیر نظامهای اجتماعی ناموفق هستند، آنان که در مقابل ایالات متحده آمریکا قرار می گیرند نظام هایی خلاف کار هستند و حمله نظامی ای که به وسیله دنیای غرب به انجام برسد چیزی جز دخالت نظامی انسانی نمی باشد! (یکی از پر انرژی ترین و سرسخت ترین بمب افکن های این اصول نویسنده کانادایی 'مایک ایگناتیف' Michael Ignatieff است که هم اکنون در دانشگاه 'هاروارد' Harvard پرفسور 'حقوق انسانی' است). درست مانند زمان دالس، نقش سازمان ملل متحد از سویی به پاکسازی پس از خرابی هایی که بمبارانها به وجود می آورند و از سویی دیگر به سازماندهی 'قیمومیت' استعماری، محدود شده است.

حمله به 'مرکز تجاری جهانی' World Trade Centre به دارو دسته بوش از سویی اعطاگر یک فاکتور آغاز شده و از سویی دیگر نمایشگر هم زمانی اعجاب انگیزی گردید. 'نیاز نازیک' Niaz Nazik وزیر امور خارجه سابق پاکستان افشا کرده که یکی از کارمندان عالی رتبه آمریکایی در نیمه ماه ژوئیه سال ۲۰۰۱ به او گفته است که عملیات نظامی آمریکا بر علیه افغانستان در نیمه ماه اکتبر آغاز خواهد گردید. جالب آن جاست که همزمان با بیان این گفته 'کولین پاول' Colin Powell، وزیر امور خارجه آمریکا، به سفر در آسیای مرکزی و جلب حمایت در مورد اتحادی جنگی بر علیه افغانستان مشغول بود.

مشکل اساسی ای که طالبان ها برای آمریکا ایجاد کرده بودند، مساله حقوق انسانی نبود. این مساله هرگز برای آمریکایی ها دارای اهمیت نبوده است. مشکل آن بود که رژیم طالبانها که در آغاز مورد استقبال واشنگتن قرار گرفته بود، نتوانسته بود کنترل کامل بر تمامی افغانستان را به دست آورد و این امر مساله ای بود که سرمایه گذاران را از سرمایه گذاری جهت احداث شبکه های هدایت کننده نفت و گاز از دریای مازندران- که موقعیت استراتژیک آن در رابطه با روسیه و چین و در مورد منابع طبیعی دست نخورده آن مورد علاقه تعیین کننده آمریکایی ها است- باز می داشت. دیک چینی در سال ۱۹۹۸ در سخنانی به روسای شرکتها در صنایع نفتی گفته بود: 'من نمی توانم نمونه پیشین دیگری را که نمایشگر آن باشد که یک منطقه در خلال مدت کوتاهی توانسته مانند محوطه پیرامون دریای مازندران اهمیت استراتژیک پیدا نماید، به خاطر بیاورم.'

بدینگونه طالبانها به بالاترین نقطه لیستی که رسانه های عمومی در مورد شیاطین در اختیار داشتند، لیستی که در مورد آن همان استثنای معمولی اعمال می شوند، فرستاده شدند. به عنوان نمونه رژیم پوتین در مسکو، رژیمی که حداقل ۲۰ هزار انسان را در چچن به کار مرگ فرستاده، اجازه عدم حضور در این لیست را به دست آورده است. در هفته گذشته 'ولادیمیر پوتین' Vladimir Putin مورد استقبال فردی که او را 'دوست نزدیک من' می خواند، 'جورج دبلیو بوش' George W. Bush، در مزرعه بوش در تکراس قرار گرفت. آن ها که در جهان غرب خود را 'لیبرال' و یا 'مترقی' می خوانند، آگاهانه این واقعیت را که انسان های بیگانه در افغانستان کشته شده و یا زجر می کشند تحمل می کنند. آری بسیاری از افرادی که از کشتاری که در 'مرکز تجارت جهانی' به وقوع پیوست به رنج در آمدند به خاطر پناهندگانی که هفته گذشته در شهر 'گاردز' Gardez، مدتی طولانی پس از آن که این شهر به تسخیر نیروهای ضدطالبان درآمد، در معرض بمباران قرار گرفته و جان باختند و یا مشاهده اجساد کودکانی که روز یکشنبه گذشته در خیابانهای شهر 'کوندوز' Kunduz در خیابانها افتاده بود به رنجش در

ادوارد هرمان Edvard Herman در کتاب 'the Bability of evil' پیش بافتادگی پلیدی تقسیم کار بین آنان که سلاح هایی مانند بمب های خوشه ای را شکل داده و می سازند، آنان که تصمیمات سیاسی در مورد استفاده از این سلاح ها را اخذ می کنند و آنان که تصاویر ذهنی لازم برای توجیه و قبولاندن چنین استفاده ای را به وجود می آورند ترسیم کرده است. او در این کتاب از جمله نوشته است: این وظیفه متخصصین و وسایل ارتباطات جمعی جا افتاده است که آنچه را که غیرممکن می باشد در چشمان توده ها، معمولی جلوه گر سازند.

زمان آن رسیده است که روزنامه نگاران در این مورد تعمق کرده و ریسک بیان حقیقت و تهدید بلاواسطه ای را که بخش بزرگی از انسانیت در مقابل آن قرار دارد، خطری را که ریشه در سیارات دور افتاده نداشته و ریشه اش در همین کره خاکی ماست، قبول نمایند.

پردازان این روزنامه منابع درون دولت و منابع اطلاعاتی هستند. در یکی از این مقالات آمده است: اثبات این نوشته ها هرچه روشن تر می گردد...

جمعبندی این اثبات برابر صفر است، اما این مقالات اثر مطلوب خود را برای افراد مانند وولفوویتز، پرله و احتمالاً بلیر Blair، که انتظار می رود یاری کننده امریکا در حملات باشد، داشته اند. علاقه روزنامه آبرور برای عراق بدون رابطه با جار و جنجال روزافزون و شدیدی که رسانه های امریکایی که خواهان حمله به عراق می باشند برپا کرده اند، نیست. روز ۲۲ اکتبر روزنامه نیویورک پست New York Post تیتري هیاهویی داشت. در این تیتري آمده بود: حسین، حالا نوبت توست! در مقاله مربوطه آمده بود که باید عراق را مورد حمله قرار داد چرا که دیکتاتور حاکم بر این کشور یک هیتلر یک استالین، یک پل پت می باشد. هیچ مدرک دیگری برای اثبات جرم عراق به میان آورده نشده بود.

نیامدند. پناهنده ای به نام 'زومرای Zumeray' در مصاحبه ای بیان داشت: چهل نفر کشته شدند. برخی از آنها در اثر بمباران سوخته و جان داده بودند، برخی دیگر زمانی که دیوارهای خانه ها و یا طاق ها در اثر انفجارها روی آنها فرو ریخته بود، له شده بودند.

آنها که خواهان اشغال انساندوستانه افغانستان بودند به افرادی که در آینده بر اثر ۷۰ هزار بمب خوشه ای امریکا که هنوز منفجر نشده اند به قتل رسیده و یا علیل خواهند شد، چه می گویند؟ آیا آنها همان شعارهایی را که گروه های کر مستقر در لندن و واشنگتن سر می دهند، تکرار کرده و خواهند گفت: 'آیا نمی بینید که بمبارانها در واقعیت امر اثر مطلوب را به بار آورده اند؟'

در خلال چندین هفته روزنامه آبرور The Observer که به خاطر موضع لیبرال خودشناخته شده است، چندین مقاله بدون پایه و اساس به چاپ رسانده و در آنها تلاش کرده که عراق را به جریان ۱۱ سپتامبر و نامه های حاوی میکرب بیماری سیاه زخم ربط دهد. داستان

تظاهرات بر علیه کنفرانس بانک جهانی

در اسلو

در تاریخ دوشنبه ۲۴ جون، تظاهرات عظیمی با شرکت بیش از ۴۰ هزار تن از مردم و نیروهای مترقی و آزادیخواه در شهر اسلو نروژ بر علیه بانک جهانی برگزار شد. تظاهرات فوق از سوی ۵۲ جریان و حزب سیاسی مختلف در اسلو سازماندهی شده بود. پلیس نروژ تدابیر امنیتی شدیدی را برای محدود کردن دامنه تظاهرات در شهر اسلو برقرار کرده بود و خیابانهای شهر از طرف نیروهای پلیس بسته شده بودند. همچنین تبلیغات وسیعی از سوی دولت و پلیس نروژ در سطح شهر مبنی بر برقراری یک حکومت نظامی اعلام نشده سازمان داده شد. به رغم تمامی این تدابیر، هزاران تن از مردم آزادیخواه و مترقی با حضورشان در تظاهرات یک بار دیگر مخالفت خود را با سیاستهای اقتصادی ویرانگرانه بانک جهانی و نظام سرمایه داری اعلام کردند. مردم شعار می دادند: 'دنیای ما برای فروش نیست' و 'انحلال وامهای بهره دار'، 'مرگ بر سرمایه داری'. لازم به ذکر است که هواداران چریکهای فدایی خلق در اسکاندیناوی با حمل پرچمهای 'مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش' در این تظاهرات شرکت کردند.

گسترش فقر و فحشا در

جمهوری اسلامی

با گسترش فقر در جمهوری اسلامی ظرف سالهای اخیر به گونه فزاینده ای بر تعداد دختران و زنانی که مجبور به تن فروشی برای برآورده ساختن نیازهای اولیه زندگی خود و خانواده هایشان می باشند، اضافه شده است. به گفته هادی معتمدی از مقامات سازمان رفاه اجتماعی حکومت، در ایران هم اکنون ۳۰۰ هزار روسپی وجود دارد که در صورت رشد فقر بر تعداد آنها اضافه خواهد شد. در همین رابطه روزنامه انتخاب در یکی از شماره های تیرماه خود نوشته بود که تنها در خیابانهای تهران ۸۴ هزار فاحشه وجود دارد که در ۲۵۰ فاحشه خانه به کار مشغولند.

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

تشدید بحران اقتصادی در کشورهای متروپل

برغم تمامی تمهیداتی که دولتهای امپریالیستی برای سامان دهی به اوضاع بحرانی اقتصاد خود به خرج می دهند، اخبار منتشره حاکی از تداوم رکود و حدت یابی بحران اقتصادی در کشورهای پیشرفته صنعتی است. آمار منتشره از سوی وزارت اقتصاد آلمان نشان می دهد که از نیمه دوم سال ۲۰۰۱ اقتصاد آلمان وارد یک دوران رکود دیگر شده است. نرخ بیکاری در این کشور هم اکنون به ۱۰ درصد رسیده و کسری بودجه دولت نیز تا حد ۲/۷ درصد تولید ناخالص داخلی رشد یافته است. از سوی دیگر، دولت ژاپن نیز با عواقب ناشی از سومین دوره رکود اقتصادی خود در یک دهه اخیر دست و پنجه نرم میکند. به عبارت دیگر در ده سال گذشته، اقتصاد ژاپن در یک رکود دائمی به سر برده است. هم اکنون مطابق آمار رسمی، دولت ژاپن اعتراف میکند که ۳/۵ میلیون نفر در این کشور بیکار هستند و به زودی صدها هزار نفر دیگر به این تعداد اضافه خواهند شد. کسری بودجه ژاپن در مارچ ۲۰۰۲، به ۶۶۶ تریلیون ین رسید که این رقم بیش از ۱۳۰ درصد تولید ناخالص ملی این کشور است.

حضور مزدوران خارجی در یگان های ویژه سرکوب

با بالا گرفتن موج اعتراضات و شورشهای کارگری و توده ای برعلیه رژیم، جمهوری اسلامی شروع به استفاده از نیروهای خارجی برای سرکوب حرکتیهای اعتراضی کرده است. گزارشات منتشره حاکی از حضور نیروهای لبنانی در میان یگانهای ویژه رژیم است که برای مقابله و سرکوب سریع اعتراضات مردمی از سوی حکومت سازماندهی شده اند. مطابق اخبار روزنامه "حیات نو" در تیرماه معاون اجتماعی نیروهای انتظامی مدعی شده است که این مساله که برخی مامورین انتظامی نتوانسته اند فارسی صحبت کنند را بررسی خواهد کرد.

جاودان باد یاد شاعر آزاده خلق احمد شاملو دردومین سالگرد خاموشی اش!

همیشه همان...

... و چنین است و بود
که کتاب لغت نذر
به بازجویان سپرده شد
تا هر واژه را که معنایی داشت
به بند کشند
و واژگان بی آرش را
به شاعران بگذارند.
و واژه ها
به کنه کار و بی کنه
تقسیم شد.
به آزاده و بی معنی
سیاسی و بی معنی
نمادین و بی معنی
خاروا و بی معنی...
و شاعران
از بی آرش ترین الفاظ
چندان کنه واژه تراشیدند
که بازجویان به تنگ آمده
شیوه دیگر کردند.
و از آن پس، به یک باره
سخن گفتن
نفس جنایت شد.

۱۳۶۳

آدرس الکترونیک
ipfg@hotmail.com

شماره فکس و تلفن برای تماس با چریکهای
فدایی خلق ایران:
۰۰۴۴ - ۲۰۸۸۰۰۹۴۱۳

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر
مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت:

<http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

آدرس بانک: